



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

در کردستان چه میگذرد ۳

ادامه صاحبیه با کاک جلیل گادانی

وظایقشان، کار این بخش اصولاً پیشرفتی نداشت. البته سرنوشت خانواده شهدا برای ما همواره مطرح بوده است و ما حتی در گذشته با هیاتهای نمایندگی دولت به خصوص روی این مساله تاکید داشته ایم که خانواده شهدای کردستان باید مانند دیگر شهدای ایران به حساب بیایند و از مزایای لازم برخوردار شوند ولی دولت حالا که هیچ، در قیل هم به این خواست ما توجهی نمیکرد. برای ما طبیعتاً مقدور نیست که به وضع خانواده تمام شهدا در سراسر کردستان رسیدگی کنیم. ما در حدود بیست هزار شهید متفرقه شهر

رسیدگی به امور شهدا

۱- از دیگر وظایف کمیسیون امور اجتماعی حزب، کمک به خانواده شهداست. در این زمینه حزب چه امکاناتی در اختیار دارد؟

۲- این بخش از سه چهار سال پیش به عنوان یک کمیسیون جداگانه کار خود را آغاز کرده بود. ولی واقعیت این است که به علت خرج ما از شهرها و نیز عدم آشنائی مسئولین با

ملاحظات در باره

“جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران”

میخورد - این آرزو و امید را در خواننده تقویت می کند که انگیزش این لحن عمومیت پیدا میکند و مرسوم همه بحث ها میشد که بین نیروهای مختلف در جنبه وسیع مبارزه با استبداد و استعمار درگیر است. بحث ها اگر بر همین روال صورت بگیرند، دیگر فی الواقع دلیلی هم برای آن باقی نمی ماند که کسی وجودشان را مخمل مبارزه مشترک علیه رژیم ارتجاع قلمداد کند. در این صورت آنها نه مخمل و ضرر، بلکه مفیدند و می توانند راهگشای مبارزه بشوند. به همین منظور ما بحث را ادامه میدهم.

نویسنده جزوه در فصل آخر در زیر عنوان “مرحله انقلاب سرچشمه اصلی اختلاف” می نویسد: “اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاههای مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دوازده دوران رشد و مرحله ی انقلاب ایران مربوط می شود.” با تاکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، نه انحصاری اختلاف نظر

ماد ریخت مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق میکنیم. بنابراین بحث خود را از توضیح بیشتر درک شورای متحد چپ از “مرحله انقلاب” آغاز میکنیم، تا به تفهیم و تفاهم نظرگاههای متفاوت کمکی کرده باشیم. در این رابطه صلاح را در این می بینیم که توضیح در باره برداشت خود از چند مفهوم را به عنوان مدخلی انتخاب کنیم که راه به تفهیم را گشوده تر میسازد.

در آستانه مدخل اما لازم میدانیم توجه خوانندگان را به این نکته جلب کنیم که اگر شورای متحد چپ در بیان نظرات خود در باره ترکیب، برنامه، شعار و سازماندهی

بقیه در صفحه ۸

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

در صفحه ۱۶

جزوه آموزشی سازمان مجاهدین خلق ایران که به قلم محمد علی جابریزاده در پاسخ سوالها و ارزیابی نقاط نظر شورای متحد چپ در ارتباط با پیام مسعود رجوی بناسبت ۳۰ خرداد نوشته شده و در مجاهد شماره ۱۶۷ به چاپ رسیده است، گشاینده فرصتی برای بحثی دوستانه و فارغ از زوائد ناسزاوار در باره برخی از مسائل اساسی جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم ایران است که ما نیز به نوبه خود از آن صمیمانه استقبال می کنیم. لحنی که در این جزوه آموزشی به کار میرود - صرف نظر از طغیان قلمی که در برخی از موارد اندک در این نوشته به چشم

یادداشت های عاجل

کلیت در خطر بحرانی که جامعه ما را فرا گرفته، دیر زمانی است که ابعاد و مضامین عادی این مفهوم را درهم نوردیده، عوارض آن به تمام خلل و فرج هستی اجتماعی، فرهنگی، زندگی خصوصی و به ویژه پهنه روانی کلیه اقشار و طبقات رسوخ کرده است.

وقتی فلان مشتری بهمان کالا به مجرد شنیدن جمله “متأسفانه نداریم، جنس پیدا نمی شود”، باعصابانیت حادترین مسائل سیاسی روز را پیش کشیده و باشدید ترین و گاه رکبک ترین کلمات از واقعیت فقدان ملاحظه در بربیکان، بلافاصله به ضرورت “رفتن آخوند های...” می رسد، هنگامی که انسانها حاضراند بر سر دوانگشت پیش و پس بودن حجاب، یا بازی با توپ در میدان بغل منزل، یا برگزازی عروسی بدون دخالت ارادل پاسدار و... با دشمنان مسلح و غیر مسلح (پاسدازحزب-الهی ها) وارد مرافعه و درگیری لفظی شوند و خطر مرگ و یادست کم دستگیری خود را پذیرا شوند، زمانی که مسئولین جاهل و جبار رژیم از دست مردم عاصی فکر انجام مسابقه فوتبال بدون تماشاچی را در مطبوعات رسمی دولت مطرح میکنند و هزاران نمونه دیگر از حالت ملتعب و غیر عادی رفتار و روحیه مردم و مسئولین دستگاه خلافت و اینهمه حاکی از انقلاب و انقلاب درونی است که دائماً زندگی روزمره را به مساله بود و نبود تبدیل میکند. بحران هستی تا آنجا نفوذ کرده که زندگی برای مسردم نه در طول وثبات آن بلکه در عرض فعلی و لحظات کنونی - اس مورد دعوای نهائی و مرگبار واقع شده است. ایسن

بقیه در صفحه ۲

یادداشت های پیرامون

دولت در کشورهای عقب افتاده

“کافی نیست که ایده بر تحقق خویش با فشاری کنند، بلکه این واقعیت است که باید ایده را بطلید” (مارکس - نقد بر فلسفه حقوق هگل)

یکی از مسائل بسیار اساسی جنبش چپ جهانی مساله دولت، و رابطه مساله انقلاب با آن است. درک جریاناتی که مخصوصاً در سویه لاتینیسیتی سوسیالیسم حرکت میکنند از تئوری دولت و انقلاب بدین گونه است:

۱- دولت در جوامع طبقاتی، دارای خصلت طبقاتی است، یعنی ارگان مافوق مناسبات طبقاتی موجود نمی باشد. بمعبارت دیگر دولت ارگان سیاست

طبقاتی طبقه حاکم طبقات محکوم و تحت سلطه است.

۲- در مرکز ثقل هر انقلاب مسئله قدرت و کسب قدرت سیاسی مطرح است و این بدان معنی است که هر انقلابی وظیفه درهم شکستن ماشین دولتی و طبقه حاکم را داشته و از طریق جایگزین نمودن ماشین دولتی، طبقه تا دیروز محکوم، سیاست جدید طبقاتی را تأمین می نماید.

۳- در جوامع سرمایه داری، پرولتاریا یکتا طبقه انقلابی است و انقلاب اجتماعی بمعنیه در گروین نمودن مناسبات سرمایه داری و تحکیم مناسبات سوسیالیستی تنها از طریق کسب قدرت سیاسی، درهم شکستن

بقیه در صفحه ۴

یادداشت‌های عاجل

وضعیت روحی روزمره در امتداد بحران اقتصادی — سیاسی پدیدار گشته است. از هم پاشیدگی بنیاد های مملکت، ریشه کن شدن میلیون ها نفر از محل اشتغال و کار و آموزش، واژگون شدن سیستم ارزشها از دوران شاه به "بهار آزادی" و سپس سیطره سیاه و مخوف معیارها والگوهای که به نام دین و ایمان حزب الهی، از یک ملت فد اکار و متحیر اطاعت محض و قبول دائمی تحقیر را مطالبه می کنند، هگی این وجوه نفرت برانگیز و در ضمن فاجعه بار، می توانست در همان ۲ سال پیش توده مردم را به اضمحلال روحی و تسلیم شکستی مات و دست کشیدن از هرگونه مقاومت مبتلا کند، هرآینه نسلی از جوانان دلاور و تسلیم ناپذیر و به ویژه مجاهدین خلق در سراسر ایران پرچم پیکار را بردوش نمی کشیدند. مقاومت قهرمانانه و سرشار از فد اکاری حیرت انگیز این نسل جامعه را از سقوط ذهنی به پرتگاه شکست و خفت ن هنی نجات داد، لاکن بحران کماکان با حدت تمام ادامه دارد و جامعه در تب و تاب نجات می سوزد.

وحدت برای نجات

وقتی جامعه ای چون ایران، آنس آن نهضت شورانگیز سال ۵۷ و امید های بر باد رفته بهار آزادی، گرفتار رژیم می شود که بسان صیبت و قهر طبیعت، گردبادی خانمان برانداز یا سیلی بنیان کن، کلیه ستونها و ارکان هستی اجتماعی و فردی و تکیه گاههای روانسی انسانها را بیرحمانه تلاشی و متزلزل میکند، مساله نجات ملی — همانند نجات عموم از قهر طبیعت — امر مرم مبارزه و فصل مشترک نیازهای عاجل اقتدار و طبعیات گوناگون می شود. در این مرحله حساس است که کلیت بحران زده به طور طبیعی آماده تبعیت از رهبری یک فرد ناجی و یایک سازمان و نهاد رهائی بخش است. در سال ۵۹ و حتی کمی پیش از آنهم، توده های کثیری از مردم میهن ما در شخص آقای بنی صدر، جویای ناجی روز و عامل رهائی از شر خمینی بودند. بهر تقدیر، آن امید متحقق نشد ولی، چندی بعد که جدال با رژیم جبار بالا گرفت و مجاهدین در مقابل هجوم فاشیستی خمینی، دست به مقاومت سراسری زدند، امید عمومی را متوجه خود کردند. باین ترتیب برای اولین بار پس از ۳۰ سال (که از دوره صدق و جبهه ملی می گذشت) باردیگر کانون امید های عاجل جامعه بحران زده، از آلگویی شخصیت فردی به نمونه سازمانی آن انتقال یافت. در آن زمان سازمان مجاهدین خلق و سپس شورای ملی مقاومت، بنابه سوابق ارکان متشکله اش و به اعتبار مقابله و مقاومت مجاهدین و نیز در اثر شوق عمومی که سقوط قریب الوقوع خمینی ایجاد کرده بود، خود به خود به مثابه تنها آلترناتیو جانشینی و تجسم وحدت ن هنی مردم برای نجات محسوب می شدند. واقعیت اینست که در آن زمان برغم گرافه گوییهای سکاریم چپ نما، مساله تفکیک آلترناتیو ها به د مکرانیک و غیر د مکرانیک، به جمهوری خواه و یا سلطنت طلب و... هیچگونه محلی از اعراب نداشت. ن هنیت عام جامعه در اشتیاق سقوط می سوخت و نفسی رژیم، جنبه غالب ن هنیت متحد اقتدار و طبعیاتی رانتهکیل می داد که در جنبه ایجابی و خواست مثبت بعدی باطنا از هم متمایز و متفاوت بودند. در آن زمان هنوز نسه در جامعه شکاف و اشتقاق سراسری ایجاد شده بود و نسه تیم بند یهای آلترناتیو دیگری به وجود آمده بودند، اما هنگامی که سقوط رژیم — بهر دلیل — خود تبدیل به مسالهای شد که زمان و گاری سخت و سترگ طلبید، آنگاه

وحدت ن هنی جامعه نیز خود دچار بحران گردید. شکافهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بار دیگر رتنخیر و تحولات ن هنیت نقش مهمی بعد به گرفتند و خطا طره شکست در ناک وحدت بی مانند سال ۵۷ هم به مشابه عامل منفی مضاعف برای پروسه اشتقاق سایه افکند.

اشتقاق در جامعه — همنکه مسلم گردیده که مساله سقوط به دراز می کشد، جریان واحد ن هنیت عموم پروسه پیچیده و پرنشعایی را آغاز نمود. بدنبال افست اکسیونهای فاز دوم مبارزه مجاهدین و بالا رفتن غلظت نظامی شهرها، در ن هنیت مردم تغییراتی فاحش مشهود شد. آن بخشهایی از بیروزی که در دوره قبل هم از شوق سقوط خمینی و هم از اضطراب پیروزی احتمالی شورای ملی مقاومت نفسشان بند آمده بود، بار دیگر مشغول محاسبه سود و زیان خود در رابطه با رژیم و جناح بند یهای درونی آن شدند. اما اگر کرد نهایی آنها در مورد شورای ملی مقاومت بالا گرفت و پروسه اشتقاق — تسریع شد. از این به بعد فعال شدن پروسه تفکیک ن هنیت نشانه های بارزی داشت: ۱- منطق قیاس سطحی و ساده بین وضعیت کنونی و دوره شاه — که روشی است محافظه کارانه در برخورد به تاریخ و زندگی — رفته رفته جای خواستهای مبارزاتی و اراده بتفکیرو آینده نگری را گرفت. به این و آن جناح چشم دوخته شد و شوق سقوط رژیم به سستی گرائید. ۲- هیجان مثبت اولیه عموم در رابطه با مبارزه مسلحانه — در میان این بخشهای جامعه — جای خود را به نق و نق ناشی از فقدان جسارت و تحمل شدید این مبارزه و الزامات آن داد. بعضا به فکر استفاده از امکانات موجود اقتصادی و ثروت اندوزی افتادند و فکر "استحاله" جان گرفت. ۳- بد رشک و شبهه نابجا و غرض آلود نسبت به شورای ملی مقاومت و آینده ای که این آلترناتیو حامل آسست، از جوانب گوناگون، پاشیدن گرفت. ۴- و بالاخره اشاره های گنگ و مبهم سپهریان و آشکار به امکانات "آلترناتیو های دیگر" موضوع بحث و تبلیغ این بخشهای اجتماعی گردید. باید توجه داشت که ورود این عناصر جدید به عرصه ن هنیت جامعه، از سوئی نشانه فعال شدن آثار جایگاههای اجتماعی خاص این بخشها و لسی مهتر از این محصول تشدید برنامه های تبلیغاتی سیاسی رادیوهای مشروطه خواه و زنجیره رادیوهای غربی بود. از این دوره به بعد بود که به دلائل فراوان و از جمله فعال شدن پروسه تفکیک ن هنیت در جامعه و فعال شدن کلیه گروهها و دستگاههای تبلیغاتی رقیب، عرصه سیاست و تبلیغات نقش بسیار مهمتری پیدا نمود و از شورای ملی مقاومت انتظار می رفت با درک این موقعیت حساس، دست به اتخاذ سیاستهای فعال و برنامه ریزی همه جانبه تبلیغاتی بزنند. دیگر کافی نبود که همه چیز از تاکتیک محوری یعنی مبارزه مسلحانه سراسری استنتاج شود. وقت آن رسیده که این محور اصلی مبارزه به بالهای قدرتمند و فعال سیاست و تبلیغات مجهز گردد. از این زمان به بعد پیشرفت روند سیاسی شورا و تثبیت هرچه بیشتر آن، مستلزم اتخاذ سیاست فعال زنجیره اختلافات بود. سیاست فعال "سیستم اختلافات" در عرصه ها و زمینه های متنوع سیاسی، فرهنگی، مدنی تبلیغاتی و حتی نظامی، می توانست برغم گوناگونی ایدئولوژی، روش و برنامه فعالیت جریانه و شخصیت های اپوزیسیون، بر روی فصل مشترک سقوط خمینی و تعهد به استقرار د مکرانی و فرا خواندن مجلس مؤسسان پیاده شود.

این سیاست می توانست، در صورت بصیرت کافی در روش عمل و تحقیق آن، شورای ملی مقاومت را به محلقه اصلی از یک جبهه وسیع ملی و د مکرانیک تبدیل نماید و تعهد به امر مرم مرکزی مجلس مؤسسان را وسیعاً جابجاند از. البته این سیاست بهیال تبلیغاتی مؤثر و قوی کبرای کل جمعیت ایران قابل دریافت نباشد، یعنی به رادیوئی کار آمد و قوی که بتواند زبان رسا و گویا و رزمی شورای ملی مقاومت باشد، نیاز داشت. مساله راد یو از اهم نقایص کار ما بوده و هست. در شرایط اختلاف فاشیستی موجود هیچ نشریه ای نمی تواند — حتی تا حدودی — جای خالی راد یو را پر کند. باری بی توجهی شورای ملی مقاومت به سیاست "سیستم اختلافات"، خود ارتعاضی است که پروسه تفکیک ن هنیت را دامن زد. بودند و هنوز نیز هستند محافل، شخصیت ها و جریانهایی که حتی اگر مساهم دست کم از الگوی انقلاب نیکار آکوئه نیز در س گرفته بودیم، می بایست در جذب و ادغام آنها در شورا و یا حداقل اتصال و تعهد آنها به خط مشی و برنامه شورا می کشیدیم به باور ما هنوز هم این تاکتیک صحیح و مرم در دستور کار قرار دارد و شورای ملی مقاومت می تواند سیاست جذب را فعالتر کند، منتهی نه یک جانبه و به دنبال شعارهایی که سالها پیش مطرح بودند و اکنون دیگر جز ضرر و صدمه سیاسی حاصلی نخواهند داشت.

پیدایش "آلترناتیو" مشروطه خواه و عوارض آن

تزدیک شدن محافل بختیار آیینی و گردانندگان راد یوهای مربوطه به رضا پهلوی که در واقع نشانه توجه آنها به ضرورت سیستم اختلاف خاص خودشان می باشد، سرانجام پروسه تفکیک ن هنیت راد رجامعه نقطه عطفی کشاند که دست کم بعد از آکسیون ۱۴ مرداد به اشتقاق جامعه در رابطه با مساله آلترناتیو صورت واقعیت سیاسی داده است. باید توجه داشت که این "آلترناتیو" مشروطه طلب هنوز بیشتر جنبه ن هنی سیاسی دارد و وجود ابعاد دیگری لازم است تا به یک آلترناتیو عملی و سیاسی تبدیل گردد ولی با این حال نباید فراموش کرد که مساله انتقال قدرت به گواه تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم، اشکالی بسیار متنوع دارد و حساسیت ژئوپلیک میهن مانیز آستن حوادث خاصی می تواند باشد، ولذا پیدایش این جریان ن هنی — سیاسی — اتفاقی و حاصل تلاطمات صرفاً روان — اجتماعی جامعه مانیت. با این همه بردنای علل و عوامل پیدایش و کیفیت گذرنی این جریان ضروری است و نباید چشم خود را به حرکات و رویداد ها و مؤلفه هایی که می توانند موجب برآیندی بعدی بشوند ببندیم. همانطور که مختصراً اشاره کردیم، در میان بخشهای وسیعی از نیروها بورژوائی و لایه های میانی جامعه، یک حالت تسویه و ندامت نسبت به "آنچه کردیم" پیدا شده است. این روحیه محافظه کارانه استغفار از سوئی محصول جنایات رژیم خمینی و از سوئی دیگر مولود فرار ن هنی این بخشها به خاطرات ۵۶ سال پیش است. این نیروها توان و طاق کافی برای تشخیص الزامات مبارزه قاطع علیه رژیم و جسارت اقدام و فد اکاری مستقیم در ره سرنگونی آن را دارا نباشند و خیلی زود طرفدار خط مشی تماشاجی و یاد خالت بی خطر شده اند. اینها نیروهایی هستند که زبان ن هنشان می گوید: "کسی نباید، بزند و بگیرد و مام پول سرازش و خج تبلیغش را می دهیم". اینها بقیه در صفحه بعد

یادداشت‌های عاجل

درست به همین دلیل طرفدار پروپاقرص ارتش اند، چون گمان می‌کنند که ارتش کارویارسلخانه قضیه را به عهد خواهد گرفت و خطری متوجه هستی آنها نخواهد شد. این جماعت درست به همین دلیل یک چشمشان همیشه قدرتهای جهانی دوخته‌است و سنگ همکاری با آنها را به سینه می‌زنند. اما همین جابا زاید اشاره کنیم که عامل تبلیغات چند سال اخیر رادیوهای مشروطه خواه، نقض بسیار مهمی در حفظ نهیت آنها و تبدیل آن به یک "آلترناتیو" نهی - سیاسی ایفا نمود است و بخشهای وسیعی از این جماعت را طبلانه نقض مبلین و مرجعین این رادیوها و شایعه سازهای کلکی خود را انجام می‌دهند. تاکنیک شایعه و پخش آن در آغاز حافظ نهیت بی‌پناه و مرعوب سلطنت طلبان بود و اکنون نقض کلکی در ایجاد جو و پیشبرد اهداف سیاسی را ایفا می‌کند. این نیروها تاکنون هیچگونه برخورد سینه به سینه جمعی با رژیم نداشته‌اند. تاکنیک محبوب آنها یا گود تاسن و یاد خالت نظامی فلان قدرت بزرگ و برگزاری اکسیونهای بی‌خطر در پشت سپرها و شیشه‌های اتومبیل! اینها با مردم محروم افسریه و سه راه آذری و مردمان حبیب زده جنگ زده تفاوتی فاحش و اساسی دارند، یکی از عوامل دیگری که سبب حفظ و سپس ظهور این "آلترناتیو" در کوچه و خیابان شده است - دستکم گرفتن آنها توسط رژیم و دستگاه‌های تبلیغاتی آنست. رژیم به باور ما تا تأخیر مدوم تبلیغات رادیوها و شکل‌گیری نهی سیاسی مذکور غافل بود ولی پس از ۱۴ مرداد متوجه شده‌است و برای آنها نیز نقشه خواهد کشید.

هوشیار باشیم ما می‌دانیم که هسته اصلی این جریانات پیش از این هم طرفدار آلترناتیو شورای ملی - مقاومت نبود و نمی‌توانست هم باشد، لکن مسأله این است که پیدایش علنی این جریان و رواج نهیت آنها موجب جذب لایه‌هایی می‌شود که در صورت اتخاذ سیاست صحیح سیستم اختلافات می‌توانستند از گرد آمدن به دور نهیت مذکور خود داری کنند. مثلاً این جریان می‌تواند بر اقتدار وسیع گارد می‌تأثیر گذارد، بخشهایی از بازار را متوجه خود کند و به رگه‌هایی از روحانیست مخالف رژیم چراغ بزند. بالاخره این نهیت می‌تواند به کمک رادیوهای پر قدرت و مانورهای سیاسی پرسنل رهبری رفته رفته چنان جوی بسازد که سرانجام بنابه قانون تبدیل کمیت به کیفیت، سرانجام کانون جذب و توجه بخشهای عظیمی از لایه‌های میانه حال و چه بسا خرده پای شهری گردد. فراموش نشود که شخصیت پرستی از عناصر مؤثر در جذب روحیه تمایلات توده‌های است که ته قوه سنجش دقیق و نه انگاه. سازمانی و نه حربه مبارزاتی فعال دار می‌باشند و این جریان بازیری خاص برای این شرایط و نیروها قطب‌جاذبه می‌سازد. مسأله مهم دیگری که می‌تواند از عوارض مهم پیدایش این نهیت و قطب باشد، تأثیر آن بر استخوانبندی حرفه ای و قدیمی ارتش، شهربانی و زاندر می‌است. از یاد نبریم که از نقطه نظر روانی، ساختارهای مذکور هر یک به نوعی از یک خاطره تحقیرآمیز شکست و سرافکندگی (مربوط به تحولات سال ۵۷) در رنج می‌باشند. کیفیت برخورد این رژیم با این ساختارها برغم کوشش برخی از عناصر رژیم، پیوسته تحقیرآمیز و خفت بار بوده است و چه بسا پیدایش جو و جریانی که به نوعی احیاء

جاه و مقام و موقعیت بهتری را تداعی کند، موجب فعال شدن آثار آن تحقیر کهنه و یا گرفتن میل به انتقام و تضغیه حساب در این ساخت ها شود. توجه داشته باشیم که این مسائل از دیرباز مورد سوء استفاده رادیوها و رهبری این جریانات بوده است. و اما آخرین ولی از یک نظر مهمترین نکته ای که در این رابطه مد نظر است، تأثیر مستقیم این نهیت و جریان بر افکار روحیه و حالت زحمتکشان و مجرومان جامعه، یعنی پایگاه های اصلی و مقروض شورای ملی مقاومت است.

نقاط قوت خود را دریابیم

آیا مایه اندازه کافی به مبارزات کارگری توجه کردیم؟ آیا به دقت تحولات روستاها و نیازهای مبارزاتی آنها را مد نظر قرار داده ایم؟ آیا وظایف خود را در قبال این مطالبات مدنی و فردی شهروندان جدی گرفته ایم و فی - العثل از مبارزات پنهان و آشکار زنان شهروند دفاع کافی کرده ایم؟ آیا ...

این سؤالات از این نظر اهمیت دارند که زمینه‌های اجتماعی مذکور واقع جان کلام و ستون فقرات یک اپوزیسیون و آلترناتیو دموکراتیک را تشکیل می‌دهند شورای ملی مقاومت اصل محوری بودن مبارزه مسلحانه را پذیرفته است، در صحت این اصل محوری شکی نیست و وجود علنی آن مورد افتخار و ضامن بقای مبارزه و امید واقعی نجات از رژیم خمینی است. حرف ما اینست که پذیرش این اصل مبارزات موجب کم توجهی به پایه‌های ضروری تحول دموکراتیک گردد. پیکار برای دموکراسی و امکان استقرار آن پس از سقوط خمینی، مستقیماً به وجود حضور فعال این پایگاه های اجتماعی وابسته است. درست است که در شرایط فعلی امکان سازمانیابی بهای سراسری نهاد های سند - یگانی و غیره نیست. درست است که مبارزات مربوط به حقوق فردی و مدنی در حال حاضر شانس تظاهر وسیع و علنی و بهم بسته ندارد. لکن این همه نمی‌تواند مانع از این باشد که ما تاکنیکهای ضروری حمایت از این مبارزات را - در هر سطحی که اکنون جریان دارند - به طاق نسبان بسپاریم و همه چیز را به بعد از سقوط حواله دهیم. حرف ما اینست که توجه گاه و بیگاه به این مبارزات در نشریات خارج از کشور و نشر پراکنده اخبار و گزارشات مربوط به هیچ وجه با نیازهای یک آلترناتیو دموکراتیک و احتیاجات مبارزات جاری کارگری، دهقانی، زنان و نیز محرومان نه رها خوانائی ندارد. حرف ما اینست که مبارزات توجه به این مبارزات مهم از زاویه "همه چیز در خدمت مبارزه مسلحانه" انجام شود! زنده‌آلود اکنون پس از ده سال پر تلاطم و تجربه، دیگر مسلم است که این زمینه های اجتماعی، بدور از مشاجرات و جدلهای خارج از کشور و پایلیکهای بی‌مقدار برخی گروهها و سازمانها راجع به که کیفیت "رهبری کردن" این مبارزات اجتماعی، مبارزات مذکور در بستر خاص نیازها و الزامات روزنی شان جاری اند و پیرویه فعال خود آگاهی از طریق مبارزه و تاملراطی می‌کنند. دیگر نه کارگران انتظار "نمانند طبقه کارگر" را می‌کنند و نه زنان ستم دیده ما جواز مبارزه از کسی می‌گیرند. دیگر نه دستورات و رهنمودهای ایدئولوژیک کارساز است و نه محدود کردن های سازمانی و گروهی ممکن.

حال اگر شورای ملی مقاومت در صدد حفظ و توسعه اعتبار خود در نزد این پایگاههای وسیع و مهم اجتماعی می‌باشد، اولاً باید از مجرا و مسیر موجود و قوائم به خود این مبارزات امداد کند و این مبارزات را در

جایگاه های خاص خود شان مورد حمایت قرار دهد. ثانیاً باید برای انجام این پشتیبانی برنامه‌های مستمر و سنجیده را پیشه کند. ثالثاً در کل تبلیغات خود جایی نادم و وسیع برای این مبارزات قائل شود. فراموش نکنیم که این مبارزات اکنون به چنان آگاهی دست یافته‌اند که صرفاً از طریق ارزیابی حمایت علنی و صادقانه و مستمری که از آنها خواهیم کرد، مابین حامی و تماشاچی فرق خواهند گذارد. این مبارزات از زاویه نوع و روش حمایتی که از آنها می‌شود و خواهد شد بین آلترناتیوهای فرق خواهند گذاشت و ما، یعنی شورای ملی مقاومت، به دلایل تاریخی و مبارزاتی، برنامه و اهدافمان، هم از بیشترین شانس اتفاق با آنها و هم از بهترین و مساعدترین امکانات ارگانیک جهت نیل به این رابطه عملی - متقابل برخورداریم. در اینجا بار دیگر مجبوریم به اهمیت میم رادیو قوی و کارآمد در رابطه با مبارزات اجتماعی و نیازهای ارتباطی خبری، هماهنگ کنندگی این پیکارها توجه دهیم، ما هشدار می‌دهیم که مبارزات اجتماعی به اندازه کافی مورد توجه سیاستهای تبلیغاتی و علنی و ائتلافی شورای ملی مقاومت قرار نگرفته‌است و موکداً به ضرورت توجه همه جانبه به این مسائل و اتخاذ سیاستهای منطبق با نیازهای عاجل این مبارزات توجه می‌دهیم. ما معتقدیم که این زمینه‌های اجتماعی استوانه های ساختمان دموکراسی ایران خواهند شد، هر آینه مبارزات آنها، با حمایت وسیع و همه جانبه، موجب جان گرفتن مجدد جنبشها و سپس سازمانهای اجتماعی قائم به خویش این زمینه ها گردد.

مخالفین و معاندین شورای ملی مقاومت و نیز رژیم سفاک خمینی نیز بی‌کار ننشسته‌اند و نسبت به تحولاتی که در این زمینه‌ها می‌گذرد واکنش نشان می‌دهند. هوشیار باشیم که اگر رژیم دیگر شانس نفوذ یا کسب اعتباری در میان آنها ندارد، رقبای تازه نفوذ شورای ملی مقاومت قطعاً فاقد شانس نیستند. دشمنان شورای ملی مقاومت برای ضربه زدن بهما همه کار می‌کنند، اما واقعیت اینست که در شرایط حساس کنونی بیشترین خسارات و لطامات سیاسی - عملی، از ناحیه خبط و خطاهای خودمان و عدم درک و اقیاعات جاری و الزامات آنها بر ما وارد می‌شود، هر آینه به موقع و به جانتست به رویدادها و نیازهای مربوطه واکنش مناسب نشان ندهیم. ۱۷ شهریور ۶۳ سروس البرز

بیانیه

اعلام موجودیت جامعه متخصصین و فارغ التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه

در این بیانیه میخوانیم: "جامعه تخصصین ایرانی مقیم فرانسه بعنوان یکی از پایگاهها و کانونهای هماهنگی کار شناسان ایرانی" برای رها نیدن "ثوانا ئیها و تجارب تخصصین ایرانی ... از خدمت انحصارات و اسارت سیستم پیچیده برده داری" و بکار انداختن آنها در "مسیر جنبش مردمکراسی آینده جامعه ایران" بنیان گذاری شده و بعنوان نهادی دموکراتیک و مستقل آغاز فعالیت خود را اعلام می‌دارد.

علاقه مندان می‌توانند برای آگاهی از متن کامل این بیانیه که ما به علت فقدان جا موفقی به درج کامل آن ننشدیم، با آدرس پیام آزادی تماس بگیرند.

دولت در کشورهای عقب افتاده

ماشین دولتی سرمایه و استقرار و ولتپرولتاریا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا قابل درک است.

۴- در جوامع عقب مانده، انقلاب حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی پرولتاریائی است. رای حفظ این ارتباط استراتژیک ضروری است که انقلاب تحت رهبری طبقه کارگران جوامع صورت پذیرفته، به رهم شکستن دولت کهن و استقرار دولت انقلابی جدید، یعنی جمهوری دموکراتیک برهبری طبقه کارگری انجام دهد.

۵- شرط الزامی تحقق انقلاب سوسیالیستی در جوامع سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در این جوامع و همچنین شرط الزامی تحقق انقلاب در جوامع عقب مانده و تحت سلطه و تحکیم ارتباط استراتژیک با انقلاب جهانی پرولتاریا بوسیله جمهوری دموکراتیک خلق، تنها در درجه اول هژمونی طبقه کارگران طریق حزب طبقاتی خویش است.

با این وجود بر طبق نظریه متقدمان سوسیالیسم علمی (مارکس و انگلس) تبدیل مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی به محور اصلی مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری، رشد این مبارزه تا سرحد تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در این جوامع، و یا سرکردگی طبقه کارگر در انقلابهای دموکراتیک مشروط به پشرفتهای معینی است که می بایست در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مورد نظر وجود آید. بنابراین نمیتوان در هر جامعه دلخواه، بدون در نظر گرفتن کمیت و کیفیت رشد آن جامعه در زمینه های فوق الذکر از فراسریدگی پیش شرط های لازم برای تحقق یکی از تحولات مورد نظر صحبت کرد. مرجعهای که اقتصادش هنوز بسیر اساس دمداری و یا زراعت بدوی مستقر است، یا نظم اجتماعی آن بر محور ریش سفیدی و پیرسالاری می گردد و بالنتیجه در آن از بورژوازی و پرولتاریا خبری نیست، سخن راندن از محوری بودن مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و یا از هژمونی طبقه کارگر همانقدر باطل است که از ساکن بودن کره زمین. با وجود این که ورود به شرح حتی محدود پیش شرطهای مورد نظر از نظر مارکس و انگلس به نوشته ای مفصل تر از حوصله تمامی این مقاله دارد، ولی تذکار هر چند اشاره وار دست کم دو موضوع - در رابطه با رشد طبقه کارگر و نقش این طبقه در انقلاب و دولت پرولتاریا - لازم است:

شرط اول تحقق حالات فوق الذکر رشد کمی و کیفی طبقه کارگر همراه با رشد نیروهای مولده در درون مناسبات سرمایه دارانه و در اثر مبارزات طبولانی اقتصادی و سیاسی این طبقه با طبقه و دولت بورژوازی است. به عبارت دیگر طبقه کارگری بستی در این مسیر تکاملی تدریجی امکان آنرا پیدا کند که هم به صورت "طبقه بخودی خود" و هم به شکل "طبقه برای خود" یعنی طبقه آگاه بسبب منافع و مناسبات و رسالت اجتماعی خود تکوین و تکامل بیابد تا توانائی ها و آگاهی های لازم برای ایجاد دولت ویژه خود را کسب کرده باشد. دیکتاتوری پرولتاریا حاصل مبارزه و انقلاب طبقه ایست که در طول یک دوره تاریخی مراحل پیچیده رشد و "شدن" را پشت سر گذارده و به بلوغ سیاسی و فرهنگی دست یافته باشد. تنها از دولتی که

بر مبنی این پیش شرط و نظایر آن بوجود می آید، میتوان انتظار آنرا داشت که به قول انگلس - اولین اقدام خود، یعنی تبدیل مالکیت خصوصی وسایل تولید به مالکیت جمعی - آخرین اقدام مستقل خود به مثابه دولت را نیز انجام داده و رو بزوالت برود.

بنابراین اولاً دولت پرولتاریا دولتیک طبقه آگاه است، ثانیاً برای استقرار خود به پیش شرط ها عسی نیازمند است که بطور خلاصه میتوان درجه عالی تکامل اجتماعی در همه زمینه ها را بعنوان اساس این پیش شرط ها نامید، ثالثاً استقرار آن بمعنی آغاز یک دوران تاریخی نیست که در آن دولت کماکان ارگان سرکوب باشد، چون با نخستین اقدام خود یعنی ضبط وسایل تولید بنام جامعه، خود را نیز بعنوان دولت نابود می سازد. دولت پرولتاریا ارگان بسط عالیترین شکل دموکراسی است، چون نه به مثابه ارگان سرکوب یک طبقه، بلکه حاصل رشد جامعه است. به جامعه تحمیل نشد هاست، چون در مقابل خود اکثریت را ندارد، خود اکثریت است. بی جهت نیست که بر خلاف نظریه "آخرین بعد از مارکس، مارکس و انگلس به دوره تاریخی سوسیالیسم و کمونیسم اشاره نموده و "از دوره اولیه و" دوره نهائی" کمونیسم سخن می رانند. برای هر دو آنان کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا معادل با آغاز زندگی جامعه ای است که در آن شرایط تاریخی وجود دولت پایان میرسد.

تأکید بر این امر که بنظر مارکس پیش شرط تحقق "جامعه آید هال" رشد طبقه کارگر و رشد جامعه بطور کلی بوده است، بی اهمیت نیست، چون بنظر منی رسد در جریان تحریف تاریخی نظریه مارکس، درست همین پیش شرط ها نادیده انگاشته شده و نظراتش ابداع گردیدند که با نظریه وی متفاوت بوده است. لنین برجسته ترین تئورسین انقلابی و تفکر ی بود که ضمن تفسیر نظریه مارکس با طرح نظراتی پیرامون جوانب مختلف مبارزه طبقاتی از جمله دولت، وجوه تازه ای را در جامعه شناسی انقلابی وارد ساخت، و حتی که بعد ها در جمع بست خود "لنینیسم" نامیده شدند برخی از آثار لنین مانند "چه باید کرد؟" "یک گام به پیش و گامی پس" "دولت و انقلاب"، "انقلاب پرولتاری و کاتوئسکی مرتد"، حاوی نظراتی هستند که در جوهر خود با اندیشه مارکس پیرامون طبقه کارگر، انقلاب پرولتاری و دولت پرولتاری متفاوت میباشند.

در این تئوریه ها سه طبقه کارگر، مساله اینهمانی هژمونی طبقه کارگر با هژمونی حزب طبقه کارگر و نتیجتاً اینهمانی یک طبقه اجتماعی با یک "اقلیت محدود" از بیشتاران متشکل، آگاه، منضبط و حرفه ای، عناصری تازه بودند که در تفکر و برنامه جنبش بین المللی چپ وارد شدند. هیچکس نمیشد تواند منکر این امر باشد که این نظریات لنین متاثر از این واقعیت بود که برخلاف پیش بینیهای مارکس، انقلاب سوسیالیستی در جوامع کاپیتالیستی اروپا صورت نپذیرفته بود و "مرکز ثقل انقلاب از باختر به خاور منتقل شد. واقعیت مزبور، نه تنها لنین را به طرح تئوری معروف "حلقه ضعیف امپریالیسم" یاری کرد، بلکه کار تا آنجا پیش رفت که برای اثبات امکان و ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی در یکی از جوامع خاور (روسیه تزاری)، در اصلی ترین و پایه ای ترین

نظریه مارکس، یعنی شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، تجدید نظر کنند. "لنینیسم" تئور ی اثبات ضرورت و امکان تحقق انقلاب سوسیالیستی در جوامع عقب افتاده بود، در حالیکه نظریه مارکس توضیح شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی در یک جامعه به تمام معنی پیش رفته است. لنین از آنجا که در بررسی جامعه روسیه شرایط مورد نظر مارکس را نمی یابد و یا در نمی یابد، مجبور به ابداع نظریه "آوانگارد" میشود. بدین خاطر است که لنین از همان ابتدا همواره نخبگان پرولتاریا را یعنی حزب را مورد نظر دارد، چون خود پرولتاریا در روسیه عقب ماند هاست، هژمونی حزب پرولتاریا را نقطه حرکت قرار میدهد، چون خود پرولتاریا روسیه در شرایط عقب افتادگی تاریخی بسر میرسد. تئوری "آوانگارد" لنین را تا بد آنجا پیش میرسد که دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری حزبی یکسان می بیند و سرانجام به دوران تاریخی طولانی گذار سوسیالیستی اعتقاد پیدا میکند که در آن دولت کما فی السابق ارگان سرکوب است دولت دیکتاتوریست، دولت آوانگارد است، دولت اقلیت است، دولت حزب است، اینکه میگوئیم تئوری لنینی یک تئوری آوانگارد یعنی است و از تکامل واقعی طبقات و جامعه پیش ترمینازد، ادعای نیست، به تاریخ مراجعه کنیم:

میدانیم که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با اعتقاد لنین انقلابی بورژوازی بود که حتی موفق به تحقق وظائف بورژوا د مکر تیک خود نیز نگردید.

معهدا در فاصله کمتر از یکسال یعنی در اکتبر ۱۹۱۷، لنین صحبت از ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی می نماید و به رهبری و "انقلاب سوسیالیستی" در روسیه تزاری بوقوع می پیوندد. پرولتاریا روسیه با تمام عقب ماندگی اش قدرت سیاسی را بدست گرفته و دولت خود را مستقر میکند. لنین میگفت: "انتقال قدرت از دستیک طبقه بدست طبقه دیگر، اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب است". (در باره تانکتیک ها - مقاله ارزیابی وضعیت علمی).

در اینجا این سوال تعیین کننده پیش می آید که چطور با وجود اینکه در جریان انقلاب بورژوازی فوریه ۱۹۱۷، حتی وظایف د مکر تیک انقلاب روس به پایان نرسیده است یعنی هنوز یک دوره از تکامل تاریخی جامعه بطور طبیعی صورت نپذیرفته است، انتقال قدرت از دست طبقه حاکم، یعنی "بورژوازی و ملاکین بورژوا شده" بدست پرولتاریا روس، ممکن میشود باشد؟ آیا طبقه ای که قرار است قدرت بدست وی منتقل گردد (اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب)، در فاصله چند ماه، آنچنان رشدی در زمینه کمی و کیفی نموده است، که بقول انگلس "واقعاً بعنوان نمایند تمام جامعه"، دولت را بدست گیرد؟ آیا شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، آنگونه که در مارکس مورد نظر دارد، در فاصله این چند ماه (از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷) فراهم شده اند؟ پاسخ این سوال منفی است. در تمام این زمینه ها نظرات لنین فراتر از واقعیت های جامعه روس میرفت و با معادل قرار دادن طبقه حزب، اینهمانی دولت طبقه با دولت حزب، نظرات آوانگارد یستی خود را مستحکمتر می ساخت. نتیجه آن گشت که انقلاب سوسیالیستی که قرار بود هرگونه مستم طبقاتی را از بین ببرد و به تحقق بقیه در صفحه بعد

دولت در کشورهای عقب افتاده

"جامعه ایده‌آل" بپردازد، در عمل به تثبیت و تحکیم غول بی‌شاخ و دم می‌گشت که بنام "دیکتاتوری پرولتاریا" کما فی السابق ارگان سرکوب باقی ماند، باقی ماند و باقی ماند.

تئوری لنینی در واقع نوعی انتقال ناسازگار نظریه مارکس در باره انقلاب و دولت پرولتری به کشورهای عقب افتاده بود. (نمونه روسیه) همانطور که میدانیم این تئوری بعد ها مورد قبول لنینیست های این کشورها نیز قرار گرفت و تبدیل به الگویی شد که آنها برای تحلیل های طبقاتی جوامع خود و برای تصمیم گیری در مسائل استراتژیک و تاکتیکی مبارزات خود بکار میبردند. این که به کار بردن این تئوری در این گونه جوامع تا چه اندازه در تضاد با واقعیات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی آنها می باشد، حقیقتی است که تنها با یک نگاه کوتاه به این واقعیات معلوم میشود. البته ما باید این واقعیت آگاهی داریم که نمیتوان و نمی توانست در مورد این گونه جوامع، بطور کلی یک حکم واحد صادر نمود و طبیعتاً میبایست در بررسی هر کدام از آنان ویژگیهای تاریخی، اجتماعی آنها را مورد نظر قرار داد. اما صرف نظر از وجوه تفرق در تاریخ و برخی ویژگیهای مربوط به دوره کنونی تکامل آنها، میتوان از نکات مشترک بسیار اساسی بین این گونه جوامع نام برد:

عقب افتادگی این جوامع بدین معنی است که آنها از نظر اقتصادی در دوره ما قبل سرمایه داری درجا میزنند. صرف نظر از اینکه در چند دهه اخیر برخی از مظاهر و نهاد های سرمایه داری میتوانند، به دلایلی که مساله مورد بحث ما نیستند - در این کشورها رشد نموده باشند، اما این رشد آنچنان نبود هاست که میتوان از تسلط مناسبات سرمایه داری در این کشورها سخن راند. معمولاً در جوار عناصری از اقتصاد سرمایه داری پس مانده های تاریخی فئودالی یا اشکال ویژه ای از آن (مثلاً در برخی از کشورهای آسیائی) به همراه حتی مظاهری از برداری کهن بچشم میخورند. اکثریت عظیمی از مردم این کشورها، هنوز در چهار چوب مناسبات غیر سرمایه داری اشتغال داشته و بر زمینه اشکال تولید ما قبل سرمایه داری، به تولید مشغول می باشند. اگرچه برخی از نهاد های اقتصاد سرمایه داری رشد نموده و همراه خود باعث پیدایش و میزبان معینی از گسترش طبقه کارگر شده اند (طبقه کارگر بخودی خود)، اما طبقه کارگر اینگونه جوامع بسیار جوان و بی تجربه است و مهمتر آنکه هنوز بخش ناچیزی از مردم این کشورها را تشکیل میدهد. به تناسب رشدی که تکامل سرمایه داری در این کشورها تا کنون داشته است - میدانیم که این رشد چندان نیست بورژوازی این کشورها نیز ضعیف و بیجان میباشد.

این بورژوازی آنقدر ضعیف و غیر دینامیک است که حتی معمولاً کمتر ز قدرت دولتی سهمیم است و بیشتر بصورت پیرامونی در کنار دولت و از قبل بذل و بخشش و درمدا میزبان و بستگی دولت به قدرتهای امپریالیستی - قادی به ادامه حیات است.

این تصویر تقریباً عمومی اقتصاد - اجتماعی از جوامع عقب افتاده را اگر ما را با دید باین نتیجه گیری میرساند

که پروسه انکلاف و انسجام طبقاتی (یعنی رشد عمومی جامعه) در این جوامع چندان پیشرفته نبوده و طبقه کارگر بصورت واقعی یا در دوره پیدایش استواریا اگر خیلی "رشد" نمود میباشد، حداکثر میتوان از وجود اجتماعی اش (بخودی خود) سخن راند.

حالا به بعد سیاسی قضیه میرد ازیمو انفسا کاس وضعیت طبقاتی این جوامع در رهنمای سیاسی حاکم و معیار ت بهتر در وضعیت دولت در این جوامع به از بینی مینمائیم. دولت های این جوامع، بهر شکلی که باشند بصورت ولت های مدرنیستی نظیر زمان شاه در ایران، چه بصورت ولت های نظامی نظیر عراق، چه شکل ولت های سویل باصلاح آزاد نظیر سوریه و بسیاری از کشورهای آفریقائی، در مجموع در یک امر مشترک می باشند و آن اینکه این دولت ها بیش از هر چیز ارگان "طبقه دولتی" هستند. واقعیت این است که آنچه این دولت ها در زمینه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و طبعا نظامی انجام میدهند، قبل از آنکه به نفع سیادت یک طبقه و در جهت سرکوب طبقه دیگر باشد، در کلیت خود بنفع "طبقه دولتی" است. بگذاریم مسئله را بهتر بشکافیم انگلس در "منشاء خانواده" میگوید:

"از آنجاکه انگیزه پیدایش دولت لزوم لگا کردن بر تقابل طبقات بوده، از آنجا که در عین حال خود دولت ضمن تصادم این طبقات بوجود آمده است، لذا بر وفق قاعده کلی، این دولت، دولت طبقه ایست که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است بیاری دولت دارای سلطه سیاسی نیز میشود و بدین طریق وسایل نوینی برای سرکوب و استثمار طبقه زحمت کش بدست میاورد."

همانطور که می بینیم انگلس صحبت از این می کند که در روند تصادم طبقات دولت به مثابه دولت طبقه نیرومند تر حاصل میشود. این نظریه انگلس در مورد مثلاً دولت بورژوازی یا فئودالی صادق است. ولی ما بهیچ وجه محق نیستیم که بر اساس این نظریه دولت در هر جامعه عقب افتاده ای را نیز از زیر پای کتیم - زیر را در این جدا بایستد به این سوال پاسخ دهیم که این دولت جامعه عقب افتاده، دولت کدام طبقه ای است که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است؟ اگر دولت بورژوازی است، آیا در این جامعه مناسبات اقتصاد بورژوازی سلطه دارد؟ آیا مثلاً دولت عمان، دولت بورژوازی عمان است؟ و اگر اینطور است پس میزان رشد پرولتاریا در عمان چه اندازه است؟ (خواننده میدانند که قسمت اعظم اشتغال مردم در عمان ماهیگیری است) آیا دولت تائیتی، دولت بورژوازی تائیتی است؟ آیا دولت سودان، دولت بورژوازی سودان است؟ اگر قریا باشد صرفاً سرکوب و استثمار زحمت کشان معیار قرار گیرد، آنگاه نه تنها ولت های عمان و سودان، بلکه کلیه دول کشورهای عقب افتاده و کلیه دول جوامع تاریخی دول بورژوازی هستند و کلیه این کشورها - کشورهای سرمایه داری میباشند. خواننده ما این نتیجه گیری را در مورد دولتی مانند دولت کامرون و جوامعی مانند جامعه کامرون بکار گیرند تا درجه ژولیده باقی و هذیان گوئی را دریابند.

بنابر این مشاهده میشود که در بررسی مسئله دولت

در جوامع عقب افتاده نمیتوان تنها به این یا آن نظر مارکس یا انگلس اکتفا نمود. شاید بررسی و ارزیابی از نهادی بنام "طبقه دولتی" در این مرحله بزخی از تکامل جوامع عقب مانده، مهمترین مسئله در زمینه تدوین برنامه مبارزاتی باشد، مبارزه ای که قرار است جامعه را از زرخ بین عقب ماندگی شدیدی و روشن جات داد و در این روند مقدماتی (آری تازه مقدماتی) را فراهم آورد که دولت "طبقه دولتی" سرانجام به دولت طبقات - به نحوی که مورد نظر مارکس و انگلس بود - تبدیل گردد.

و اما عقب افتادگی تنها در زمینه اقتصاد نیست، تنها در زمینه سیاست نیز نمایا شد، شاید اصلی ترین وجه عقب افتادگی ما، عقب افتادگی فرهنگی است. فرهنگ چه بمعنوم عام آن وجه بصورت فرهنگ طبقاتی. در این گونه جوامع، همواره آمیزه ای از آوهام، خرافات و گم های آسمانی جلوه گر هنک میگرد. وابستگی به بیگانه، نه تنها به عقب ماندگی توسعه علوم و فنون در زمینه های تکنیک تولید می انجامد، بلکه در عین حال خود به نزول به سطح نازل از دانش اجتماعی می انجامد. نتیجه اش پرورش انسان مستعمراتی است، آنگونه که "قانون" از وی نامی برد. انسانی که از یک سو پایش به زمینی وصل است که بهره نمیدهد، دستش به ماشینی بند است که هیچ اطلاعی از نحوه کارش ندارد و سرش به آسمان و قدرتهای مافوق زمینی، تا شاید مغری برایش باز شود... گفتیم فرهنگ بمعنوم عام آن و غنا فشمودیم فرهنگ طبقاتی. این دومی دیگر کار ملاحظه روشن است اگر بتوان در زمینه اول توسعه برخی از نهاد های فرهنگی و دانش جدید، دانشگاه ها و حوزه های آموزش علوم را - که عموماً بخش های قلبی از مردم این جوامع قادر به تمتع از آن هستند - تا حد و دی رشد فرهنگی و علمی جامعه نام نهاد، در زمینه دوم اینگونه نیست. در زمینه فرهنگ طبقاتی، بخاطر نبودن روند انکشاف طبقاتی، بدلیل جنینی بودن طبقات جدید یا رشد بطی و کند آنها، خود آگاهی طبقاتی بسیار ضعیف است. کارگر این جوامع، آری حتی بورژوازی این جوامع هویت فرهنگی خاص طبقاتی ندارد.

شناخت ما ش بیشتر المثنی است تا اصلی. بیشتر غریزی عمل میکند تا آگاهانه و بیشتر تدوی است تا پیشرفته. هیچکس قادر نیست طبقه کارگر جوان این جوامع را با پرولتاریای کشورهای پیشرفته یکسان قلمداد کند. این درست است که فرهنگ طبقه کارگر کشورهای پیشرفته نیز بدلیل سلطه فرهنگی بورژوازی - آمیخته با عناصر و نهاد های غیر پرولتاریاست. اما این طبقه کارگر در عین حال پیشینه بیش از ۱۰۰ سال مبارزه اقتصادی سیاسی را با خود حمل میکند. در جریان این مبارزات اعتقاد ر شده است حد اقل مقداری از حقوق اجتماعی خود را در قالب ساز و منهای و نهاد های اجتماعی کسب کند. میگوئیم مقداری و این مقدار آسان بدست نیامده است و نه تنها آسان نبوده است، بلکه مشکل نیز بوده، اما در جریا تحقق خود، نسل های ارکا رگران را نیز با حد اقل برداشت های فرهنگی خود، آشنا ساخته است. اما در جوامع عقب افتاده این گونه نیست. احزاب و سازمانهای طبقاتی یا بوجود نیامده اند، یا بیشتر جنبه پیرامونی طبقه را دارا هستند. حداکثر

دولت در کشورهای عقب افتاده

منعکس کننده غیر مستقیم دردها و محرومیت های طبقات و نتیجتاً عمدتاً رادیکالیسم آنها میباشند. این مسئله در مورد احزاب و سازمانهای منتسب به طبقه کارگر، خود را بصورت تبلور عنصر قهر کدور و تخریبی تعریف میکند و در مورد سازمانهای منتسب به بورژوازی، بیشتر بشکل تسلیم به استبداد، آشکار میگردد.

میتوان از این یان استثناء صرف نظر نمود و مسئله را بصورت عمومی اش دید. با این تفصیل سؤال اساسی در مورد آینده این گونه جوامع را چگونه میتوان پاسخ داد؟ به چه ترتیب میتوان رشد و تکامل این گسسته جوامع را تسریع نمود و آنها را به جاده تعالی سوق داد؟. حال که طبقات اجتماعی در مجموع یا در حاکمیت جنبینی بسر برده و یا رشد محدودی نموده اند، حال که فرهنگ و خود آگاهی طبقاتی در درجه نازل و ابتدائی قابل انداز گیری است، چه باید کرد؟

لنین در سالهای ۱۹۰۰ و در رابطه با مسئله انقلاب بورژوا در موقت روسیه، کوشید با این مسئله پاسخ دهد. وی از یک سو عقب افتادگی جامعه روسیه را میدید و از سوی دیگر ضرورت براندازی تزاریسم را احساس می نمود. راهی را که وی پیشنهاد میکرد، سرنگونی تزاریسم، انجام انقلاب بورژوا و موقتیک و استقرار دولت دیکتاتوری در موقتیک انقلابی کارگران و دهقانان بود. به عبارت دیگر لنین برای یک کشور عقب افتاده به انقلاب بورژوائی اعتقاد داشت، بدون آنکه معتقد باشد که خود بورژوازی باید آنرا هدایت کند، وی به دولتی بعنوان دولت محصول انقلاب بورژوائی اعتقاد داشت که ستونهای قدرتش بردوش کارگران و دهقانان قرار داشت. بدین ترتیب برای اولین بار در این سالها، مسئله آینده جوامع عقب افتاده، از طریق انجام یک انقلاب بورژوائی، بدون بورژوازی بوسیله لنین طرح و بررسی گردید و در جنبش چپ جهانی وارد شده و تا کنون با تکیه بر این ایده لنین، تئوری "انقلاب در موقتیک نوین" در جوامع تحت سلطه و عقب مانده راتدوین نمود که اگرچه بسا نظریه لنین پیرامون چگونگی برخورد به بورژوازی، متفاوت بود و اتحاد موقت، نسبی و گذرنده و مشروط با وی را توصیه می نمود، اما در عنصر اساسی اش بسا نظریه لنین یعنی انجام انقلاب بورژوائی بدون کسب قدرت بورژوازی - اشتراک کامل داشت. مضافاً اینکه مائوتسه دون، تزه های لنین پیرامون همومونیسم را تعمیم داده و عنصر همومونی طبقه کارگر را در یک انقلاب بورژوا در موقتیک جامعه عقب افتاده، شرط تحقق آن میدانست. اما در این جا قصد باز شد مردن یک یک نکات اشتراک و افتراق نظریات لنین و مائوتسه دون پیرامون انقلاب در موقتیک را نداریم. آنچه برای ما مهم است بر شمردن این مسئله است که هر دوی آنان در یک جامعه عقب افتاده، انقلابی بورژوا در موقتیک را توصیه میکنند که تحت هدایت سیاسی طبقات غیر بورژوائی (در واقع تحت هدایت سیاسی یا همومونی احزابی که خود را نمایندگان سیاسی طبقات غیر بورژوائی میدانند) صورت می پذیرفت و جامعه را به جلوسوق می داد. در عمل انقلاب بورژوا در موقتیک روسیه در فوریه ۱۹۱۷ صورت گرفت و همانطور که قبلاً اشاره شد در فاصله چند ماه بسا

"انقلاب سوسیالیستی" گرائید. انقلاب بورژوا در موقتیک چین نیز در فاصله چند سال (حوالی سالهای ۵۰-۵۴) به "انقلاب سوسیالیستی" تبدیل شد. تاریخ شاهد آن است که صرف نظر از انگیزه های خیرخواهانه این یا آن فرد، این یا آن حزب، عملاتی این انقلابات در روند گذشت زمان به نتیجه ای جز شکست نیا نجامید. و تاریخ قطعاً در آینده این حکم را قاطعانه صادر خواهد کرد که علت اصلی این شکست، ندیدن درجه واقعی رشد جامعه، ندیدن درجه رشد واقعی طبقات اجتماعی و ارائه تزهائی بود هاست که بر پایه واقعیت استوار نبود هاند.

در سطوح پیش سعی کردیم برخی از مشخصات یک جامعه عقب افتاده را تا آنجا که مربوط به بحث ما بود توضیح دهیم، این مشخصات عبارت بودند از عقب افتادگی اقتصادی، عدم تفکیک طبقات، سطح نازل فرهنگی و خود آگاهی طبقاتی و سرانجام حاکم بودن دولتی که ارگان سلطه "طبقه دولتی" بود. آنگاه راهبائی را که در گذشته پیموده شده اند، بر شمر دیم و دیدیم که این راهبای سلطه فردی یا احزاب انجام میدند. تجربه "پول پوتیسیم" در کامبوج را در جلوی چشممان دید ه ایم. غیر از این راهبائی که تا کنون پیموده شده اند، راه "حل" دیگری نیز حد اقل در سطح تئوریک و نه تجربی تا کنون پیشنهاد شده است که به راه حل "ترتسکیستی" موسوم می باشد. صرف نظر از برخی نکات درست این راه حل که تکامل اجتماعی را بهر رود رگر و حل مشکلات مربوط به رشد نیروهای مولده و انسجام طبقاتی میدانند، اما عملاً در مقابل سؤال مبرم روز این جوامع یا نجات آنها از مشکل عقب ماندگی، پاسخی جز دعوت به صبر نمیدهد. رادیکالیسم آتشین مزاج "ترتسکیستی" در دشمنی با بورژوازی و یافشاری بر استقلال پرولتاریا، پاسخ عملی به حل مشکلات کنونی کشورهای عقب مانده نداده و نسخه های خود را برای روزی ارائه میدهد که در آن، پروسه انسجام طبقاتی صورت پذیرفته، نیروهای مولده رشد نموده، و پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست آورد.

بنابراین میتوان گفت تا کنون دوره ارائه شده است یکی راه به انتظار رشد نیروهای مولده نشستن و عقب افتادگی و سلطه را تحمل کردن و دیگری راه میان بر زن تاریخ و قطع کردن آن، یعنی راه تجربه شده در انقلابات چند دهه اخیر. راه دیگری باید جست.

اینک سعی میکنیم آنچه را که احتمالاً میتوان بر اساس شرایط بر شمرده در کشورهای عقب افتاده، راه حل مشکلات و معضلات اجتماعی باشد، در خطوط کلی بشکافیم: گفتیم که طبقات اجتماعی در این جوامع رشد ننموده و مبارزه طبقاتی به بلوغ خود نرسیده است و ولتهای این جوامع صرف نظر از ظاهر متفاو و توهمیزان خدمت به این طبقه یا خدمت به طبقه دیگر، دقیقاً بخاطر همان مسئله عدم انکشاف طبقات، هنوز دولت طبقاتی، آنگونه که مارکس در مورد راه رشد کلاسیک اروپا از آن نام میبرد، نمی باشند. برای اینکه موضوع را بهتر بشکافیم، بسا

مسئله اول آنست که تضاد اصلی اینگونه جوامع، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و زیکسو

و خرده بورژوازی شهر و روستا از سوی دیگر و در مجموع تضاد بین طبقات یا اقشار تحت حاکمیت و ولت نیست، بلکه تضاد اصلی عمدتاً ای که مانع رشد جامعه به جلو شده است، تضاد بین مجموع مردم و طبقه دولتی است. در اساس طبقه دولتی، خود هم جلوه عقب افتادگی و هم در عین حال عامل عقب افتادگی است. و اما اگر تضاد اصلی جامعه، تضاد بین مجموعه مردم و حاکمیت سیاسی طبقه دولتی است، نتیجتاً تمام تضادهای موجود در یک جامعه، جنبه فرعی و غیر اصلی را پیدا نموده و حل زمانی آنها، قبل از هر چیز در رگر و حل تضاد اصلی می باشد.

مسئله دوم آنست که همانطور که قبلاً گفته شد، وضعیت فرهنگی و آرایش طبقاتی جامعه بدلیل عقب افتادگی، آنگونه نیست که یکی از آنان، قدرت سیاسی را از طریق انقلاب کسب کرده، طبقه دولتی را سرنگون ساخته و یا تکیه به قدرت سیاسی، خواسته های طبقاتی خود را تحقق بخشد. در چنین صورتی تنها راه نجات همه مردم، همبستگی و مبارزه مشترکشان علیه حاکمیت است. بدون تحقق این امر، یعنی اتحاد تمام مردم در مقابل طبقه دولتی سخن زیافتن راه نجات نمیتواند در میان باشد. اینکه میگوئیم تمام مردم، دقیقاً منظورمان آنست که هیچ دلیلی از نظر تاریخی موجه برای عدم تحقق اتحاد عمومی مردم وجود ندارد.

مسئله سوم نتیجه گیری از مسئله پیشین است. اگر تضادهای درونی جامعه تحت الشعاع تضاد مجموعه مردم با طبقه دولتی است و اگر این امر درست است که مبارزه پیرومندان علیه حاکمیت، تنها از طریق فهم عملی این مسئله، یعنی اتحاد مردم می میتواند صورت پذیرد، نتیجتاً باید نیز پذیرفت که حاصل این مبارزه نیز، یعنی دولتی که بعد از این دوره از مبارزه مستقر خواهد شد، در ترکیب سیاسی خود نه دولت این یا آن طبقه، بلکه دولت تمام مردم، بسا نیروهای سیاسی متعایل به طبقات و قشرهای مختلف مردمی است. در چنین دولتی دست کم در سطح سیاسی همومونی طبقاتی جایی ندارد. محلی برای انحصار حزبی این یا آن نیست. گوی این که دولت در سیاستها و برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود به ناچار و در هر حال رنگ و بوی طبقاتی می گیرد - یعنی دولتی میشود که نمی تواند به علت عقب افتادگی تاریخی از محدوده مناسبات بورژوائی خارج شود - معضلات دولتی که از نیروهای سیاسی بورژوائی به تنهایی تشکیل شده باشد نیست.

چنین دولتی در عین حال دولت نمایندگیهای واقعی طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی و بسا دولت احزابی نیست که بتوانند خود را نماینده و مظهر آگاهی های طبقاتی قلمداد کنند، بلکه دولت برگزیدگان و نیروهای سیاسی مورد قبول و معتمد مردم است. در پیش گفته بودیم که نیروهای سیاسی جامعه، یا گروهها و احزاب سیاسی در کشورهای عقب افتاده نمایندگان طبقاتی به آن معنی نیستند که از درون مبارزه طبقاتی آگاه، با شرکت مستقیم و فعال این طبقات بوجود آمده باشند، بلکه آنان بیشتر منعکس کننده غیر مستقیم خواسته ها و در نه های تاریخی طبقات اند. آنها الیت ها و نخبه های فرهنگی-سیاسی جاب

در کردستان چه میگذرد

و ده داریم. اینها بدون اینکه در میدان کارزار بوده باشند مورد اصابت گلوله، خمپاره، توپ و غیره قرار گرفته و شهید شده اند و این شامل همه شهرهای کردستان می شود. به ویژه شهرهای سنندج، مهاباد و سقز. اما تا آنجا که مربوط به پیشمرگان، کادرها و اعضای حزبی میشود که در حین انجام وظیفه شهید شده اند، ما همان مستمری را که در زمان حیات دریافت می داشتند به خانواده هایشان منسب می پردازیم. در ضمن به وضع آنها رسیدگی میکنیم و اگر ضرورتی باشد به کمک داشته باشند، تا آنجا که بتوانیم از آنها حمایت می کنیم. در گزارشی که چند ماه پیش از طرف این بخش منتشر شده است، تعداد شهدای حزب ۱۴۰ نفر ذکر شده که با توجه به حملات شدید رژیم در ماههای اخیر این تعداد هم اکنون بیشک متجاوز از ۱۵۰ نفر است. ضمناً ما در مورد هریک از شهدا جداگانه اعلامیه همراه با عکس و بیوگرافی آنها منتشر می کنیم که این اعلامیه ها از رادیوی حزب نیز پخش میشود.

شوراهای روستائی

۱- آخرین بخش از فعالیتهای امور اجتماعی بخش شوراها است که تا آنجا که من اطلاع پیدا کرده ام این شوراها به مثابه مهمترین ارکان دموکراسی پایه ای فعالیت گسترده ای را در سطح روستاها آغاز کرده اند. وضع این شوراها در حال حاضر چگونه است، چگونه سازماندهی شده اند و چه وظایفی برعهده دارند؟

۲- قبلاً توضیح دادم که از بدو انقلاب مساله تشکیل شوراها و سپردن کار روستاها و شهرها به دست ارگانهای منتخب مردم در دستور کار انقلاب قرار داشته است و حزب ما نیز طبیعتاً توجه خاصی به آن مبذول داشته است. ولی متأسفانه با یورش رژیم به کردستان و اشغال شهرها شوراها تا آن زمان در سطح شهرها تشکیل شده بودند و باید بگویم که بیشتر جنبه قشری و طبقاتی داشتند، تقریباً بلااستثنا غیر فعال ماندند، حتی عده ای از اعضای آنها نیز مورد تعقیب و مواخذه قرار گرفتند. ولی در روستاها فعالیت شورائی ادامه یافت، که البته می بایستی به طور سیستماتیک سامان یابد. حدود دو سال پیش طرحی در این زمینه تدوین و بر اساس آن هیاتی به عنوان هیات نظارت تشکیل شد. این هیات تدارکات لازم، از قبیل روشننگری در میان مردم و آموزش مسئولین برگزاری انتخابات را فراهم آورد و سرانجام نمایندگان مردم در یک انتخابات کاملاً دموکراتیک برای عضویت در شوراها برگزیده شدند. تعداد اعضای شوراها بر حسب میزان جمعیت از ۳ تا ۱۱ نفر تعیین شده است. جالب اینکه، با وجود اینکه این انتخابات در فصل زمستان انجام گرفت که زمستان سختی هم بود. ما توانستیم در بیش از هزار روستا در سطح کردستان آزاد شده شوراها را تشکیل دهیم. البته نمیتوان ادعا کرد که این شوراها شکل ایده آل خود را پیدا کرده اند، هنوز کمبودهای زیادی دارند، تجربه کافی ندارند، به آموزش بیشتر محتاجند و ولی به هر حال شوراهائی هستند که به خواست و با رای آزاد مردم تشکیل شده اند و از همه بهتر اینکه نوازندگان واقعی این انقلاب اند و من بی تردید میتوانم بگویم، با تلاشی که این شوراها در حال حاضر می کنند و تجربیاتی که کسب مینمایند، تا دوره دوم انتخابات بسیاری از کمبودهای موجود برطرف خواهد شد و شوراها اکتیو تر از گذشته به کار خود ادامه خواهند داد. از جمله

بقیه در صفحه بعد

در مسیر "راه رشد غیرسرمایه داری" قرار گرفته اند، چه در ماهیت وجه در عملکرد، جدا و متمایز میسازد. دولت الیت ها در هر حال موقتی است. با اینسن وجود طول عمر آنها نمیتوان با معیارهای زمانسی تعیین کرد، بلکه بایستی منوط به انجام تکالیفی کرد که به عهده چنین دولتی گذاشته شده است؛ قرارداد این جامعه در مسیر رشد و برقراری مناسبات دموکراتیک در سطح نظام سیاسی جامعه و وظیفه اصلی این دولت است. این که این عمل استقرار در کدام یک از سالهای عمر چنین دولتی به انجام میرسد، تشخیصی است که برای مقابله پیش بینی نیست. نیروهای سیاسی جامعه در زمان مقتضی خود این تشخیص را خواهند داد.

در خاتمه لازم میدانیم یک بار دیگر این نکته را متذکر شویم که اگر ما در این جا از ضرورت طوسی مرحله سرمایه داری در کشورهای عقب مانده صحبت می کنیم و یا بر لزوم شرکت نیروهای بورژوازی در ارگانهای حاکمیت این جوامع تأکید میوزیم، تنها به خاطر آنست که از تجربیات انقلابهای سده "اصطلاح سوسیالیستی" و یا "دموکراتیک" قرن بیستم عمیقاً به این شناخت راه یافته ایم که از سرنوشت عقب افتادگی، استبداد، رشد نازل فرهنگی و ابتدائی بودن روند تکوین و انفکاک طبقات جدید اجتماعی نمیتوان به سوسیالیسم راه یافت.

تجربیات مزبور ما را به عمق صحت این نظریه مارکس و انگلس واقف گردانند که تحقق سوسیالیسم منوط به پیش شرطهایی است که جز از طریق رشد نیروهای مولده مادی و انسانی و تعالی خود آگاهی و مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان حاصل نمیشوند.

بهرر و خلاصه می کنیم: گفتیم که بر اساس اعتقادات متداول در مرکز هر انقلاب کسب قدرت سیاسی قرار دارد. کسب قدرت سیاسی نیز مساوی با سلب قدرت از یک طبقه بدست طبقه دیگر است. گفتیم و در تجربه برشمریم که بخاطر شرایط عقب ماندگی اجتماعی - از آنجا که طبقات اجتماعی انسجام نیافته و "طبقه برای خود" نشده اند، کسب قدرت سیاسی و تسخیر دولت، عملات اکنون به دیکتاتوری احزاب یا رهبران سیاسی انجامیده است، و سرانجام ستمی کردیم نشان دهیم که چرا راه حل استقرار قدرت سیاسی یک "دولت الیتها" - به مثابه نمایندگان مشترک المنافع تمام مردم و بدون حمل عنصر هرز مونیکی راه حل مناسبی است و میتواند راه تکامل آتی جوامع عقب مانده باشد. تکاملی که در متن و روند آن جامعه گشایش یافته، طبقات اجتماعی رشد کرده، مبارزه طبقاتی دامنه زده شده و عنصر خود آگاهی طبقاتی نضج گیرد. چنین دورتهائی میتواند زمینه مناسب طبیعی و نه مصنوعی برای یک انقلاب واقعی اجتماعی باشد.

زاینده رودی

فصلنامه زنان آزادی خواه
ایران در آذر سال جاری
منتشر میشود. آدرس
هیات تحریریه

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN



دولت در کشورهای عقب افتاده

معناد که به تناسب گرایش های اجتماعی-سیاسی خود به وسیله این یا آن بخش از مردم و یا مجموعه ای از آنها انتخاب میشوند. بنابراین دولت مردم در واقعیت امر دولت همین برگزیدگان و نخبگان فرهنگی-سیاسی جامعه است.

مساله چهارم آنست که اگر یکی از وظایف اصلی دولت الیت ها پایان دادن به عقب افتادگی و هدایت جامعه به مسیر رشد می باشد، این امر به چه مفهومی قابل دریافت است؟ عقب افتادگی را در سطوح قبیل گفتیم و وجوه تظاهرات آن را برشمریم. اینک مسئله رشد را که بخاطر تحقق آن "دولت الیترا" استقرار می یابد، باید بشکافیم. بنظر میرسد رشد اجتماعی در جوامع عقب افتاده چیزی جز قرارداد این جامعه در مسیر گذار از مرحله ماقبل سرمایه داری نیست زیرا تنها از این مسیر است که جامعه عقب افتاده میتواند به مرحله جامعه ما بعد سرمایه داری یا سوسیالیسم راه بیابد. در گذشته نیز قرار بود تحقق اصلاحات بورژوازی در دستور کار انقلاب باشد (حتی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷). اما طبقه ای قرار بود این تحولات بورژوازی را سازماندهی کند که خود در تضاد با بورژوازی بود. در این تجارب عنصر هرز مونیکی "حزب طبقه کارگر" عملاً نتایج انقلاب را به مسیری کشاند که در آن نه تحولات بورژوازی صورت پذیرفت و نه مسندت افساح واقعی پروولتاریا تحقق یافت. در

حالی که در مسئله مورد بحث ما این چنین نیست، قدرت سیاسی، قدرت سیاسی یک طبقه نیست. دولت در عین حالیکه دولت "الیت های" تهی دستان و اقشار میانی جامعه است، دولت "الیت های" بورژوازی نیز می باشد. اما، برنامه های رشد و توسعه این دولت در زمینه اقتصادی، بهر روفر ترا برنامه ها و امکانات رشد بورژوازی جامعه نیست، یعنی نمیتواند باشد. و این دقیقاً بنسبتان خاطر است که بدون گذار از این دوره، راه دیگری متصور نیست. تکیه بر این اصل را نمیتوان به شایبه دفاع از سرمایه داری آلوده ساخت. برعکس این علاقه به سوسیالیسم است که ما را وادار میکند که با استفاده از تجربه شکست خورده انقلابهای قرن بیستم نزدیک ترین راه رشد به جانب سوسیالیسم را جستجو کنیم و از بردن نام آن بپرهیزیم.

در زمینه سیاسی نیز وظیفه اصلی دولت نخبگان استقرار دموکراسی خواهد بود، بدین معنی که عناصر تشکیل دهنده این دولت خود بر اساس تمایل آزاد و اراده مردم به طریق دموکراتیک انتخاب میشوند و از سوی دیگر، این دولت خود ارگانی بسط و گسترش دموکراسی میشود. بدین ترتیب ترکیب تمام مردمی، تحقق برنامه ریزی شده تحولات بورژوازی با تکیه بر دموکراسی سیاسی-حقوقی، اقتصاد، "دولت الیتها" راهم از ولت های مدرن نیستی نظیر زمان شاه در ایران یا آژانتین کنونی و هم از ولت های کشورهای مانده حیشه که با اصطلاح

در کردستان چه میگذرد

محاسن این شوراهای این است که بازتابی از ترکیب واقعی اقتدار مختلف ده هستند. میدانید که ما در هر دهی اقتدار مختلف داریم، خوشبختانه تعداد زیادی از جوان ها هم به درون شوراهای راه یافته اند و در کنار اعضای مسن تر فعالیت می کنند، همینطور زنان که در چند شوراهای پدید آمده اند.

۲- در مورد وظیفه شوراهای به طور جداگانه با مسئول بخش شوراهای کاک صدیق، به تفصیل گفتگو داشتیم که متن آن جداگانه منتشر خواهد شد. بنابراین در این زمینه دیگر به شما رجعت نمیدهم. بر اساس این گفتگو در یک کلام می توان گفت که وظیفه شوراهای اداره مجموعه امور روستاهاست، ولی صرف نظر از این وظیفه، مسائل و امور منطقه ای هم مطرح است که حل و اداره آنها در صلاحیت ارگانهای بالاتر است. آیا این ارگانها هم به صورت شورای کار می کنند؟

۳- در آئین نامه مربوط به شوراهای برحسب تعداد جمعیت و مناطقی که در بر میگیرند، رده بندی شده اند. بعد از شورای ده، ارگان بالاتر شورای منطقه کوچک است که ما به آن ناوچه میگوئیم. به عنوان نمونه آن یک ناوچه از شهرستان سردشت، یا منگوریک ناوچه از شهرستان مهاباد است. برای هر ناوچه حداقلی از جمعیت تعیین شده است، در مورد روستاها هم به همین ترتیب است. به عنوان نمونه اگر جمعیت یک آبادی به ۲۰ نفر نرسد باید ضمیمه روستای مجاور شود. ما هم اکنون در کردستان آزاد ۳۰۳ ده شورای متمرکز داریم که اینها در مجموع ۹۵۷ ده را اداره میکنند. هر ناوچه تعدادی از شوراهای روستائی را در بر میگیرد که شورای ناوچه از میان اعضای این شوراهای انتخاب میشود. بعد از شورای ناوچه شورای شهر داریم، بعد از آن شورای شهرستان و در آخر شورای سرتاسری منطقه خود مختار که با رای مستقیم مردم (برای هر هشت هزار نفر یک نفر) انتخاب میشود. البته میدانید که فعلا به علت شرایط موجود ما تنها توانسته ایم شوراهای ده را انتخاب کنیم بقیه شوراهای تاکنون در سطح یک طرح و روی کاغذ باقی مانده است. از آن گذشته این طرح، پیشنهاد ماست، اگر پیشنهاد بهتر و منطقی تری ارائه شود، طبیعی است که ما حرفی نداریم و آنرا خواهیم پذیرفت.

۴- اگر درست فهمیده باشم طبق این طرح اعضای شورا تا سطح شهرستان از میان شوراهای پائین تر انتخاب می شوند، در حالیکه اعضای شورای سرتاسری را مردم مستقیما انتخاب میکنند.

۵- در مورد شوراهای ناوچه حق با شماست، ولی باید در نظر گرفت که محیط روستا با محیط شهر فرق دارد. در روستاها مردم کم و بیش در یک سطح قرار دارند در حالیکه در شهرها که دارای تاسیسات صنعتی، تجاری و غیره وسیعی هستند به اصطلاح تبلور طبقاتی مشخص تر است لذا باید ترکیب شوراهای ناوچه باشد که اقتدار و طبقات مختلف بتوانند بر حسب کمیته شان در شورا نماینده داشته باشند. به نظر ما شورا باید همواره بازتابی از ترکیب کل جامعه ای باشد که قدرت اداره آنرا دارد و گرنه شوراهای موجود نمیتواند تحقق پیدا کند.

۶- ارزیابی شما از یکسال فعالیت شوراهای چیست؟

۷- بدون شک تشکیل شوراهای یک گام اساسی در جهت تحقق دموکراسی بنیادی است. مردم در هر روستا شورای دلخواه خود را انتخاب کرده اند و طبیعی است

رای عمومی قابل تأمین و تضمین نیست. نتیجه رای عمومی نیز نهایتا و قطعا تابعی از ترکیب طبقاتی جامعه، سطح رشد فرهنگی و آگاهی سیاسی عموم مردم است و نه تمایلات، آرزوها و عملکردهای گروهی گرایشها و تشکل های مختلف سیاسی و یا تلاطم ها زود گذر تاریخی. اگر در جامعه ای مانند ایران قشرهای متوسط سهم بزرگی در تشکیل ترکیب طبقاتی آن دارند، و اگر با پذیرش اصول دموکراسی این نتیجه نیز مورد قبول واقع شده است که اعضای این قشرها نیز حق رای دارند و رای آنها در نتیجه رای عمومی عامل موثری می باشد، پس چاره ای جز این باقی نمی ماند که اولاً واقعیت وجود این قشرها را انعام کنیم و ثانیاً آنها را در تلاشهای خود برای ایجاد دموکراسی در ایران آینده به حساب آوریم. این بصیرت در واقعیت به معنی غفلت از مواضع طبقاتی و بینشی و سیاسی خودی نیست، نسخه ای برای چشم پوشی از تضادهائی نیست که بین قشرهای استثمار شونده جامعه و قشرهای متوسط آن موجود است. برعکس این بصیرتی است در زمینه واقعی مبارزه طبقاتی و در این اصل که اگر دموکراسی را بهترین زمینه مناسب برای رشد، استقلال، عدالت اجتماعی و به کار افتادن دینامیسم های جامعه در جهت تحقق این آمل می دانیم، برای استقرار و نگاهداشت آن به قبول چه نتایج دیگری بایستی تن در بدهیم.

حالا می پردازیم به آن مفاهیمی که برای تسهیل جریان گفتگویمان در باره "مرحله انقلاب" بایستی توضیح - گرچه مختصر- بدهیم:

۱- "مرحله انقلاب"

۱- انقلاب یک عمل یا روند سیاسی محض نیست تا بتوان ماهیتش را از سیاست (روندها، کمیات و کیفیات سیاسی مانند قدرت تشکیلاتی و نظامی سازمانها و کیفیت استراتژی ها و تاکتیک های آنها) استنتاج کرد. اگر بپذیریم که در بحث خود در باره انقلاب، کودتاها و دیگر انواع انتقال قدرت سیاسی بین اِلِیت های قدرت و سازمان بندی های آنها را منظور نکنیم و اگر فرض را بر این قرار بدهیم که منظور مشترکمان از انقلاب گذار قدرت سیاسی در ابعاد طبقاتی است (گذار قدرت از دست قشر، طبقه یا ترکیبی از قشرها و طبقات به دست قشر، طبقه و یا ترکیبی از قشرها و طبقات دیگر)، پس باید بپذیریم که چنین گذاری منوط و مشروط به بلوغ روندها و کیفیاتی است که باید در سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تحقق یابد. حتی اگر صحبت ما تنها راجع به انقلاب سیاسی باشد، بازهم چاره ای نداریم جز اینکه درجه رشد پیش شرطهای همه جانبه این انقلاب را مبنی ارزیابی شدن یا نشدن آن قرار بدهیم. لزوم توجه به پیش شرطها و فرا رسیدگی آنها هنگامی که صحبت از انقلاب به معنی گذار از دور آنها، "مدارها" ("مجاهدین مرحله کونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک می دانند" - رجوی) و یا مرحله ها به دور آنها، مرحله ها و مدارهای دیگری کنیم، افزون تر میشود. به کار بردن این واژه ها به این معنی است که دیگر به هیچوجه سخن در باره مقولات سیاسی محض نمی گوئیم، بلکه ناظر بر گذار در ابعاد بسیار فراگیرتر هستیم.

۲- "عق"، "اصالت" و میزان "فراگیر بودن" خصیصه دموکراتیک یک انقلاب ("مجاهدین... انقلاب ایران بقیه در صفحه بعد

که به حکم این انتخاب انتظاراتی هم از آنها دارند. و باید الحق گفت که شیراها توانسته اند علیرغم کمبود تجربه و امکانات، تاحد بیش از انتظار، خواستهای نیازهای مردم را تأمین کنند. ما امیدواریم روزی بتوانیم نه تنها در سطح کردستان، بلکه در تمام نقاط ایران، سیستم شورائی را که به نظر من تنها شیوه اعمال اراده مردم است، پیاده کنیم. آنوقت است که شعار حزب دموکرات یعنی دموکراسی برای ایران - خود مختاری برای کردستان واقعا تحقق یافته است. من تردیدی ندارم که برخی از کارهای انجام شده در کردستان میتواند در آئینده الگویی برای سایر نقاط ایران باشد. ما افتخار میکنیم که توانسته ایم سرخسخانه مقاومت کرده و لافل این بخش از میهنمان را از گزند رژیم خمینی حفظ کنیم و امیدواریم بتوانیم در آئینده نیز این مبارزه رهایی بخش را حتی قاطعانه تر از گذشته ادامه بدهیم. ما انتظار داریم که نیروهای چپ، سازمانهای مترقی و انقلابی به جای اینکه به شعار اکفا کنند، بپایند، حقایق اجتماعی، وضع طبقاتی جامعه، سنتها و اعتقادات مردم را دقیق بررسی کنند و سعی کنند به جای تکرار شعارهای پرطمطراق که فقط روی زبانهاست، مبارزه واقعی را به سایر نقاط ایران گسترش دهند و به قول معروف به عمل کارآید به سه سخن دانی نیست. ما هم اگر وارد عمل نمیشدیم، به شعار اکفا میکردیم و مبارزات و فعالیتهایمان برای مردم کاملاً ملموس نبود، مدتها پیش مردم به ما پشت کرده بودند. محبوسیتی که امروز حزب دموکرات در میان مردم دارد بدون شک ناشی از کارنامه ای است که می توانیم از یک مبارزه طولانی، واقع بینانه و آئینده گرایانه ارائه بدهیم. به سه اعتقاد من مردم نه فقط در سطح کردستان، بلکه در تمام ایران آماده مبارزه و فداکاری هستند، پس اگر هنوز هم رژیم خمینی بر اریکه قدرت نشسته است، تقصیر از مردم نیست، از ماست که برماست.

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

جبهه ضد ارتجاع و وابستگی، بر تشکیل یک ائتلاف بزرگ و لزوم جذب قشرهای متوسط اجتماعی در درون یک جبهه وسیع عمومی اصرار می ورزد، این عمل را تنها به پیروی از این اصل تزلزل ناپذیر انجام میدهد که ساختمان ایران آئینده و حل مسائل عقب ماندگی و وابستگی آن جز از راه استقرار یک نظام دموکراتیک واقعی ممکن نیست، دموکراتیک نه به معنایی که امروز در بسیاری از جمعسوری های به اصطلاح دموکراتیک شرق یا غرب گرا تجربه می کنیم، بلکه به این معنی و شکل که آزادی بیان، مطبوعات احزاب، سندیکاها واقعا وجود داشته باشد، حکومت واقعا بر مبنای رای آزاد، عمومی و مستقیم مردم تشکیل شده باشد و هیچ نیرویی به نام هیچ وکالت (بی توکیلی)، هیچ مرام و هیچ سابقه و آرمائی امکان آنرا نداشته باشد که برای خود دعوی انحصاری حق تبلیغ نظر، ایجاد حزب و تشکیل دولت بکند. شورای متحد چپ به این اصل عمیقاً معتقد است که بدون دموکراسی هیچ یک از مسائل اصلی جامعه امروزی ما، یعنی استقلال، عدالت و رشد به طور ریشه ای حل شدنی نیستند.

اما قبول دموکراسی تنها با یک اظهار تمایل و یا تعهد لفظی ممکن نیست، هرچند که تمایل و تعهد راستین نیز باشند. قبول دموکراسی بایستی با آمادگی برای قبول همه نتایج آن همراه باشد. شرط اول تعهد به دموکراسی پذیرش این اصل است که دموکراسی جز از راه قبول نتایج

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

را از لحاظ عمق و اصالت و فراگیر بودن، خصیصه دموکراتیک آن کیفی یک مدار بالاتر دانسته ... (جزوه آموزشی) تابع اراده سیاسی محض نیست. فراگیر تر شدن خصیصه دموکراتیک یک انقلاب و میزان استقلال که می تواند از آن حاصل بشود (فرض می کنیم که منظور نویسنده جزوه از "اصالت" و "عمق" همین هاست) منوط به آست که جامعه مورد نظر، از نظر رشد نیروهای مولده، سنت های دموکراتیک و میزان توانائی برای خودگردانی به حد کفایت به مقصود رسیده باشد، محل های اجتماعی چنین تحولی در آن جامعه بوجود آمده باشند و رشد سیاسی و فرهنگی مخصوصا طبقات و احزاب رهبری کننده انقلاب کفاف مقصود را بدهد. اگر در جامعه ای زمینه های اقتصادی و اجتماعی "دموکراسی پایدار مردمی" (مجسا هدین ... در این مرحله تاریخی برای استقلال و دموکراسی پایدار مردمی مبارزه کرده اند "جزوه آموزشی) فراهم نباشد، یا به عبارت دیگر شرایط لازم برای تساوی اقتصادی، دسترسی زحمتکشان به وسایل و منابع، نظرسازی، تعمیم توانائی تصمیم گیری (از طریق حذف و یا لااقل کاهش تقسیم بین کاردی و فکری) فراهم نباشد، در آن جامعه حتی خالص ترین آرمانخواهی ها و فداکارانه ترین تساوی طلبی ها نیز - در صورت اصرار به تحقق فوری آرمانهای خود - راه به مقصود نمی برند. بنابراین دموکراسی و استقلال هر جامعه در هر مرحله معین همانقدر عمق و اصالت و فراگیری دارد که رشد پیش شرطهای دموکراسی و استقلال. تامین پیش شرطها از طریق قدرت سیاسی (یعنی از بالا) به آن دلیل غیر ممکن است که پیدایش و رشد چنان قدرتی که بتواند واقعا پایه گزار دموکراسی پایدار بشود و نه حاکمیت قدرتمندان، خود منوط و مشروط به رشد پیش شرطهاست و در رابطه متقابل با آنها صورت میگیرد. انقلاب بهای قرن بیستم این استنتاج را به اندازه کافی تصدیق می کند.

۳ - ساله رهبری و یا همونی در انقلاب نیز تنها با رجوع به ساخت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه قابل حل و جواب میشود. ممکن است در جامعه ای در فرصتهای تاریخی مناسبی گروه و یا حزب سیاسی معینی رهبری سیاست یا انقلاب را به دست آورد، بدون اینکه میزان رشد نیروهای مولده، ترکیب طبقاتی جامعه، میزان رشد سیاسی و فرهنگی جامعه با این رهبری تصادفی سازگار باشد. در اینصورت رهبری یا خود را با اقتضای ساختهای موجود انطباق میدهد، یعنی تغییر ماهیت میکند و یا دست به اعمال قهر میزند. در چنین حالتی رهبری یا طرفینهای اقتصادی و فرهنگی و انسانی جامعه را در طریق ارتجاع تخریب می کند (در صورتی که رهبری تصادفی عقب مانده تر از جامعه باشد) و یا میکوشد جامعه را به ضرب دنگ و زور به جلو بکشانند. قربانی، بلافضل این اعمال زور در درجه اول همان آرمانهای هستند (دموکراسی، رشد ...) که رهبری برای تحققشان متوسل به قهر شده است. جامعه جهانی در قرن بیستم نمونه های زیادی برای مورد اخیر می شناسد. چه بسا احزاب و رهبرانی برای ایجاد دموکراسی عمیق و پایدار در یک جامعه عقب افتاده قهرمانانه ترین و فداکارانه ترین مبارزات و جنگها را سازمان دادند و حاصل کارشان جز ایجاد مناسبات

ایستاد استشاری و استبدادی دیگری نبود. ۴ - تجربه این انقلاب ها به ما می آموزد که اگر خواهان استقرار روابط دموکراتیک به معنی رعایت واقعی آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم هستیم و قول به آزادی طبقات، احزاب و تبعیت حکومت از رای آزاد، عام و مستقیم مردم میدهم، باید هدفها و برنامه های انقلاب را طوری تنظیم کنیم که هم با ظرفیت ساختهای جامعه سازگار باشند و هم مورد قبول حد اکثر و یا اکثریت افراد جامعه واقع بشوند. تنها به وسیله چنین برنامه ای است که میتوان بیشترین نیروها را در جهت براندازی ارتجاع حاکم بسیج کرد و ساختمان جامعه بعد از سرنگونی ارتجاع را به صورت دموکراتیک سازمان داد. در غیر اینصورت رهبری انقلاب چه پیش و چه پس از براندازی با اختلا لهما و مقاومت های روبرو خواهد شد که مقابله با آنها جز از راه قبول پراگندگی نیروهای ضد ارتجاع و دست کشیدن از تعهدات دموکراتیک ممکن نمیشود. در اینجا تکیه ما طبیعتا روی برنامه انقلاب است که ماهیتا یک برنامه عام و به نحوی است که بتواند مورد قبول همه قشرها و نیروهای متعادل و نفع در انقلاب واقع بشود. تنظیم چنین برنامه ای و تعهد به آن برای هیچیک از گروههای متعهد به معنی آن نیست که آنها بایستی از هدفها و برنامه های آرمانی ویژه خود صرف نظر کنند و یا مبارزه برای تامین منافع قشر یا طبقه ای را تعطیل کنند که خود را سخنگو و حامی آن میدانند. ۵ - استعمال الگوها و مفاهیم مرسوم در جامعه شناسی ساخت و تکامل جوامع پیشرفته سرمایه داری در تحلیل ساختهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران و در تبیین "مرحله انقلاب" آن یکی از منابع اشتباهات مهمی است که غالب روشنفکران رادیکال و اعتدالی ما مرتکب میشوند. این اشتباه روش شناسانه آنها را به سوی استنتاج هائیکه منحرف می کند که به سبب سازگارشان با واقعیات جامعه ایران صدر بسیاری از تنش های زائد و سوء تفاهات قابل اجتناب بین گروههای مختلف سیاسی میشوند. یکی از موارد این اشتباهات را می توان در مشاخره ای مشاهده کرد که بر سر مساله تعیین رهبری و همونی همواره درگیر بوده است. روشنفکران میانه رو و یا برخی از چپ ها بدون توجه به کیفیت و ترکیب نیروهای سیاسی ایران و بدون رعایت عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای که موجب این کیفیت و ترکیب شده اند خواهان نوعی برقراری قرار داری و یا حتی جبری همونی بورژوازی از طریق تن دادن نیروهای رادیکال به این امر و یا به کار بردن روشهای کودتائی در قبولاندن آن میشوند. آنها میگویند چون دموکراسی در جامعه بشری تاکنون جز از راه سرمایه داری حاصل نشده است، پس ایران نیز باید در راه دموکراسی از این الگو پیروی کند، حتی اگر لازم باشد که با به کار بردن شیوه های کودتائی از دموکراسی "موقت" صرف نظر بشود. در مقابل آنها روشنفکران رادیکال و چپ رو با به کار بردن همان منطق الگوریانه تئوریکسی اعلام می کنند که چون جامعه ایران سرمایه دارانه و در نتیجه بورژوازی است، پس انقلاب سوسیالیستی در دستور مرحله قرار دارد و رهبری آن نیز بالطبع با پرولتاریا (حزب پرولتاریا) باید باشد. عدم حضور پرولتاریا به صورت طبقه متکامل و آگاه ("طبقه برای خود") و فقدان حزب پرولتاریائی آنها را از استخراج این حکم (از الگو) مانع نمیشود. آنها می گویند که با نوعی برداشت غلط یکسویه راه رشد غیر سرمایه دارانه را تبلیغ میکنند و خواهان تشکیل دولت پرولتاریا و دهقانان (یا نمایندگان انتخاب نشده

*) * *

به نظر ما شناخت جامعه ایران و تشخیص "دوران رشد و مرحله انقلاب آن" بر اساس هیچیک از این الگوها ممکن نیست. بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمودهای سیاسی را از درون آن استنتاج کرد. از آنجا که تفصیل این بحث در این مختصر ممکن نیست، ما در اینجا با طرح جمع بندی مختصر برداشت های خود در این زمینه - تا آنجا که مربوط به مساله "مرحله و انقلاب ایران" هستند - بحث خود را ادامه میدهم.

تنها وجهی که به ظاهر نشان از امکان قرار گرفتن جامعه ایران بعد از سقوط رژیم کنونی در یک مدار بالاتر (بالاتر از یک جامعه بورژوازی - دموکراتیک با رهبری بورژوازی) را میدهد، حاکمیت یک جور ادیکالی است که از عناصر ساختی زیر تشکیل میشود.

۱ - کوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی بزرگ که به صورت عقب ماندگی، وابستگی، فقر، بیکاری، تقسیم شدید اناصوری درآمد، استثمار شدید و محرومیت های مختلف به لحاظ مسکن، بهداشت و آموزش، جلوه گر میشود. ۲ - شکست های متعدد آزمایشهای مختلف بورژوازی - اعتدالی برای حل این مشکلات. شکست های مزبور امروز بورژوازی ایران را بیش از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است. گرایش مفرط به تجارت و سود های سوداگران ظریفتر را برای آن که بتواند پایه گزار مستقل صنعت بزرگ بشود، شدیداً کاهش داده است.

۳ - وجود نیروهای سیاسی رادیکال که فکر میکنند با به دست گرفتن قدرت سیاسی می توانند نه تنها به حل همه بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

این مشکلات نایل آیند، بلکه در عین حال این کار را همراه با قراردادان جامعه در مداری بالاتر از مدار بورژوازی ("سوسیالیستی" و "دموکراتیک خلقی") انجام دهند. شاخص اصلی این جورادیکال حاکمیت اراده و آرمانخواهی است. تمام شرایط دیگر تحقق این اراده، مخصوصاً آنجا که سخن از رفتن به مدار و مرحله بالاتر نیز می‌رود یا ناموجودند و یا تازه در شرف تکوین. اشاره به چند نکته مقصود ما را روشن تر می‌کند:

۱- سطح نازل رشد نیروهای مولده اجازه قدم زدن در مدارهای بالاتر را نمیدهد. آنچه در این جا میتواند و بایستی دنبال شود، ابتدا تجهیز و بسیج همه نیروهای جامعه برای پایان دادن تدریجی به این عقب ماندگی بنیادی است.

۲- وابستگی قیدی نیست که بتوان با نقل و انتقال در سطح حاکمیت سیاسی و یا حل مساله رهبری و همومونی نابودش کرد. از آنجا که وابستگی (تکنولوژیکی، صنعتی، علمی، تجاری، فرهنگی...) مربوط به کل اجتماع میشود، در فردی انقلاب نیز - صرف نظر از اینکه رهبری آن به دست چه نیروی باشد - باقی خواهد ماند. جامعه ای که به لحاظ عقب ماندگی وابسته است (به معنی ارتباطات اقتصادی...) امروزه همه جوامع دنیا به یکدیگر وابسته اند) توان پای گذاردن به مراحل بالاتر از جوامع پیشرفته را ندارد. ابتدا باید عقب ماندگی را چاره کند تا بدین لحاظ وابسته نباشد. در این رابطه این نکته نیز گفتنی است که برای حل مساله وابستگی نباید به راهی رفت که به وابستگی به قطب های دیگر منجر میشود.

۳- فقر، بیکاری، مسائل بهداشت، مسکن، آموزش و مخصوصاً استثمار مشکلاتی نیستند که بتوان در طول زمانی کوتاه حل کرد و یا بدون حل آنها خود را در مدار بالاتر احساس نمود.

۴- طبقه یا طبقاتی که بایستی محل گذار به مدارهای بالاتر باشند (به طور عمده طبقه کارگر جدید) نه تنها اکثریت جامعه را تشکیل نمیدهند (شرطی که مورد نظر مارکس بوده است) بلکه هنوز در مراحل اولیه تکامل خود هستند. درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها از این نیز نازلتر است.

۵- بین سازمانها و گروههای رادیکال مدعی و یا دواطلب رهبری این طبقه و خود طبقه هنوز رابطه، یا رابطه چندانی به وجود نیامده است. صرف نظر از اینکه هنوز خود طبقه از درون مبارزات اقتصادی و سیاسی مستقل خود (که غالباً غیر ممکن بوده اند) به آگاهی و تشکل سیاسی - طبقاتی لازم برای تصرف قدرت سیاسی دست نیافته و تبدیل به حزب نشده است، سازمانهای سیاسی نیز موفق به ایفای نقش خود در جهت تسریع این روند و پیوند یافتن با طبقه پیشرفت قابل ملاحظه ای نداشته اند. تجربه نشان داده است که اگر اینگونه سازمانها به کسب انحصاری قدرت سیاسی موفق بشوند، جامعه ای را پایه ریزی میکنند که نه دموکراتیک است و نه ربطی به حاکمیت طبقه ای دارد که دعوی نمایندگی آنرا میکنند.

۶- مالکیت خصوصی و فرهنگ آن (بینشها، ارزشها و رفتارهای ویژه آن) در جامعه ما علیرغم و به علت فشارهای زیادی که همواره از جانب دولت بر آنها وارد آمده است، هنوز از نفوذ و وسعت زیادی برخوردار است. این عامل میتواند در مقابل هرگونه برخورد رادیکال به مالکیت خصوصی (که معمولاً به مثابه مقدمه ورود به مدارهای بالا

تر تلقی میشود) موانع و مقاومتهایی را به وجود آورد که جز از طریق اعمال قهر قابل حذف به نظر نمی رسند. از آنجا که این سیاست اعمال قهر متوجه یک اقلیت ناچیز نخواهد بود، بلکه به علت توسعه مالکیت خصوصی و فرهنگ آن بخش بزرگی از جمعیت شهرها و روستاها را شامل خواهد شد، تعطیل دموکراسی و استقرار استبداد را اضطراباً به همراه خود خواهد آورد. جامعه جهانی قرن بیستم نمونه های زیادی از اینگونه سیاستها و نیکاتوری ناشی از آنها را تجربه کرده است. همه این نمونه ها این تشخیص پایه گزاران سوسیالیسم علمی را بازم بیشتر تایید می کنند که هرگونه برخورد رادیکال در جهت حذف مالکیت خصوصی در صورتی با موفقیت روبرو میشود که سیر تکاملی نیروهای مولده مادی و انسانی، وسایل، توانائی ها و فرهنگ لازم برای انجام این عمل را فراهم ساخته باشد.

۷- اعمال چنین سیاستهایی آنچنان به مقاومت و دخال لغرب برخورد خواهد کرد که پیوند با شرق را اجتناب ناپذیر میسازد. این نیز شرط رهایی از وابستگی نیست. ساختمان آینده ایران در صورتی میتواند در جهت رهایی از وابستگی آغاز شود که از هر تنش داخلی ای که موجب دخالت قدرتهای بزرگ میشود و یا ایران را تبدیل به علف آلودگاه این پیلان خودخواه میسازد، خودداری کنیم. اتخاذ چنین روشی به معنی ترک منافع زحمتکشان در مبارزه طبقاتی نیست. واقعیت این است که منافع زحمتکشان را در میدان نبرد غولان برسر تقسیم جهان نمیتوان تأمین کرد.

۸- یک واقعیت دیگر در ایران فعلی این است که اگر چه آزمایشات بورژوازی در پاسخگویی به مسائل کنونی جامعه ایران با شکست روبرو شده است، اکثر نیروهای رادیکال نیز از بوته آزمایش موفق بیرون نیامده اند. آزمایش ناموفقی را که اکثر نیروهای چپ و رادیکال در ماهها و سالهای بعد از انقلاب داده اند، نباید فراموش کرد. نمیتوان انکار کرد که نتیجه انقلاب تا حد زیادی نتیجه شعارها، روشها و سیاستهای بخش رادیکال جنبش نیز بوده است. این تجربه در مردم ایران آمادگی برای دنبال روی از این رهبری آزمایش داده را بدون شك تا حد زیادی کاسته است، همانگونه که به پراکندگی و گاستی نیروهای رادیکال نیز منجر شده است. اکنون جنبش سازمان مجاهدین نیروی رادیکال دیگری نیست که هنوز در حد قابل توجهی از انجم سازمانی و مقبولیت در میان قشرهایی از مردم برخوردار باشد. حزب دموکرات کردستان یک واقعیت منطقه ای است. اکثر قریب به اتفاق نیروها و عناصر پراکنده شده رادیکال دیگر نیز از سازمان ماهدین نه تنها پیروی و یا دست کم حمایت نمیکند، بلکه با آن خصومت و یا پرخاشگری نیز دارند. بنابراین جناح رادیکال در مجموع در آنچنان موقعیتی نیست که بتواند به تنهایی سرنگونی رژیم کنونی را به انجام رسانده و بهرتر از آن ساختمان جامعه آینده را به طریق دموکراتیک آغاز کند.

۹- اگر در تشخیص عقب افتادگی جامعه ایران توافقی باشد، باید بگوئیم به این سؤال نیز پاسخی موافق بدیم که چگونه در جهان امروزی کشورهای پیشرفته ای مثل آلمان غربی، فرانسه، ژاپن و سوئد هنوز در یکی از مراحل رشد تاریخی بورژوازی خود قدم میزنند، ولی بسا اینهمه انتظار می‌رود که جامعه ایران با آن اقتصاد ضعیف، فقر گسترده، بیسوادی عام، استبداد فراگیر و ارتجاع و خرافات زدگی عمیق خود را در مداری بالاتر از دموکراسی

بورژوازی بیابد. این يك سؤال جدلی و مدرسی نیست که بتوانیم بی اعتبارش تلقی کنیم. سؤالی است برخاسته از این آموزش (پایه گزاران سوسیالیسم علمی) که سوسیالیسم را مرحله ای بالاتر از سرمایه داری گفته اند، و نه عقب ماندگی را. اشاره به اینکه منظور از مدار بالاتر سوسیالیسم یا "جامعه بی طبقه توحیدی" نیست، این مشکل را حل نمی کند که به هر حال سخن از مداری بالاتر از سرمایه داری می‌رود. پس باید گفت منظور کدام سرمایه داری است. سرمایه داری کشورهای پیشرفته غربی و یا "سرمایه داری ایران". منظور اگر "سرمایه داری ایران" است، مدار بالاتر آن تدویم این سرمایه داری کاذب یا جامعه ای سرمایه دارانه، ولی قدری پیشرفته تر است و در صورت قطع این تدویم بازهم مدار جامعه ای عقب افتاده خواهد بود که راه رشد دیگری را می رود و نه مداری بالاتر از سرمایه داری را.

* * *

رژیم کنونی ایران بارزترین شاخص عقب ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که پدیده ای از اعماق قرون تیره در ایران قرن بیستم به حاکمیت میرسد، تا اندازه زیادی بستگی به عقب ماندگی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متبلور میشود که قاعدتاً بایستی مانع

به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می شدند: ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی های صنفی آنها. این ضعف ها هنوز هم وجود دارند. وجود سازمان مجاهدین، علیرغم همه انسجام، کارائی و مبارزه ایثارگراش چاره همه این ضعفها را نمی کند. با این نیرو نمیتوان بر همه این عقب ماندگی ها آنچنان غلبه کرد که نه تنها عقب ماندگی زائل شود، بلکه مسیر جامعه در مدارهای بالاتر نیز استقرار بیابد. حتی برای رسیدن به هدفهای اولیه (بر اندازی رژیم کنونی، رهاساختن نیروهای رشد از طریق امکان جولان دادن به آنها در یک محیط دموکراتیک) نیروهای دیگری باید که متحد و متفقا عمل بکنند. همه نیروهای جامعه باید در این راه به کار بیفتند.

عدم توجه به این واقعیات از جانب روشنفکران لیبرال و یا گروههای سیاسی رادیکال در هر دو طرف به صورت طرح هدفها و برنامه ها، و اتخاذ تاکتیکها و روشهای جلوه گر میشود که به خاطر خصوصیت بستانکارانه و یا اراده گرا یا نه خود از حوزه امکانات و ظرفیتهای امروزی جامعه ما بیرون میروند و مسیر تلاش را از توجه به براندازی رژیم کنونی منحرف می سازند. بستانکاری ها و اراده گرایی ها موجب میشوند که جنبه مشترک براندازی - که به صورت سازمان نیافته خود در هر حال به خاطر وجود منافع مشترک وجود دارد - پیش از آنکه به درجه سازمانیافتگی ارتقاء بیابد، متفرق شود و تشکیل جبهه متحد ضد ارتجاع تا میسر گردد. از آنجا که هیچیک از نیروهای این جبهه نا متشکل به تنهایی و علیرغم دیگر بخشهای آن قادر به براندازی رژیم کنونی نیست، پس ادامه این پراکندگی نتیجه ای جز بقاء رژیم و مهدور شدن نیروهای اپوزیسیون ندارد. حتی اگر فرض را بر این قرار دهیم که یکی از نیروهای اپوزیسیون، به سبب سازماندهی خوب و یا هر علت دیگر، بتواند علیرغم مخالف خوانی های دیگران سقوط رژیم کنونی را ممکن سازد، باز در فردی کسب قدرت ناچار به مراعات حضور و رای دیگر نیروهای اجتماع است. حال این رعایت یا صورت میگیرد و از این راه بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

د موكراسى ممكن ميشود ، ويا تمايل به تحقق برنامه ها و هدفهاى كه از گرايش هاى بستانكارانه و اراده گرايانسه ناشى ميشوند ، مستولى ميشود . پيدااست كه د موكراسى قرباني اول اين استيلا خواهد بود . زيرا د موكراسى در هر لحظه تصميم تنها تحقق آن هدفها و برنامه هاى را ممكن ميسازد كه موافق قبول جامعه از طريق راي اكثريت در يك راي گيرى د موكراتيك باشد . برنامه اى كه نتواند به علت كيفيت ساختهاى اقتصادى ، اجتماعى ، فرهنگى و سياسى يك جامعه به روش د موكراتيك موافقت اكثريت مردم را جلب كند ، تنها در صورتى ميتواند هنوز به مرحله اجرا گذاشته شود كه د موكراسى را تعطيل كند . نيروى كه با چنين برنامه اى قدرت را تصرف كرده باشد ، هر اندازه هم كه پيشاپيش سوگند به د موكراسى خورده باشد ، ناچار است در لحظه تصميم يا برنامه خود را تعديل و يا د موكراسى را تعطيل كند . تجربه نشان داده است كه اين نيروها غالبا تصميم را به نفع برنامه گرفته و د موكراسى را جز در عنوان تعطيل كرده اند . عكس آن تنها در صورتى قابل انتظار است كه برنامه خود پيش از تصرف قدرت از حصد قبول د موكراتيك خارج نشود . در اينجا ذكر اين نكته نيز لازم است كه تنظيم برنامه (يا برنامه جبهه مشترك ضد ارتجاع را) ميتوان تنها با محاسبه رفتار سياسى قشرها و نيروهاى مختلف انجام داد . قشرى را كه خود مبتكر مبارزه سلحسانه نيست ، ويا تنها در لحظه انتقال قدرت به ميدان مى آيد ، نميتوان تنها با اين ويژگيهاى سياسى تعريف كرد . اين قشر داراى منافع و خصوصيات اجتماعى و فرهنگى ديكرى است كه اگر به صندوق راي راه يابيد ، همه را در لقاى راي خود به درون آن ميريزد . حال يا بايد صندوق را مهر و موم كرد و يا از ابتدا مجموعه منافع و رفتار هاى آن قشر را در نظر گرفت . اين كارها همه در صورتى ميتواند انجام بگيرد كه برنامه جبهه مطابق با منافع مشترك جبهه باشد و نه ديده گاهها و تمايلات اين پيا آن نيرو . تاكيد ميكيم كه سخن ما از برنامه براى جبهه است و نه از برنامه ويژه هر سازمان ، گروه و عنصر شريك در آن .

* * *

د فاع ما از ائتلاف بزرگ به مثابه " مهمترين رهنمون شوراى متحد چپ در حال حاضر " ، آنطور كه دوستان مجاهدان به درستي تشخيص داده اند ، متكى به ملاحظاتى است كه در سطور فوق مختصرا شرح داديم . ما از اين ملاحظات در پاسخگوئى به ساله رهبرى ، وسعت ائتلاف و تعيين ماهيت انقلاب به نتايج زير ميرسيم :

۱- بورژوازى ايران نميتواند به سبب ضعفاى بنيادى و سياسى خود ، و همچنين به علت صعوبت مبارزه با ارتجاع ساله براندازى رژيم كوني و ساختمان جامعه جديد را تحت رهبرى انحصارى خود حل بگند . نيروهاى سياسى بورژوائى در ايران امروز پراكنده ، ضعيف و منفعل و بيمنك ترين نيروها هستند . آنها بيشتر از مبارزه رويارو با رژيم منفعلانه دل به تحولات داخل رژيم و يا رسيدن امداد هاى خارجى بسته اند . مقاومت بورژوازى ايران هم اكنون عمدتا به طور منفى انجام ميگيرد . عليرغم اين مقاومت ، بورژوازى ايران همواره اين آمادگى را نگاه مى دارد كه با هرگونه گشايشى كه از درون رژيم بر بخيزد ، و يا هر حركتى كه از بيرون از مرزها وعده يارى بدهد ، مبارزه و اميد خود را پيوند بزنند . اتحاد بورژوازى با هر يك از اين گرايشها مى تواند كوشش براى بيرون رفت هاى

د موكراتيك و استقلال طلبانه را از مغفل كوني دستكم براى مدت هاى مديد تا حد زيادى خنثى بسازد . براى روشننگران ليبرال ، تا آنجا كه آنها واقعا معتقد به حل د موكراتيك و استقلال گرايانه مشكل كوني هستند ، تذكر اين نكته ضرورت كامل دارد كه چنين استعلاجى تنها در صورتى ممكن ميشود كه آنها موفق به ايجاد يك همكارى و اتحاد با نيروهاى راديكال بشوند . كمك نيروهاى راديكال به بورژوازى در همه انقلاب هاى بورژوازى بزرگ يكى از عوامل اصلى پيروزى را تشكيل داده است . اما اگر در انقلابهاى كلاسيك بورژوائى اين رابطه امدادى تخفيفى در رهبرى بورژوازى به وجود نهد ، امروز با تجربيات بزرگى كه نيروهاى راديكال پشت سر خود گذاشته اند ، ديگر حاضر به قبول رهبرى و يا رهبرى انحصارى بورژوازى در انقلاب د موكراتيك نيستند . آنها اگر خود دعوى رهبرى انحصارى نداشته باشند ، شركت خويش در امر رهبرى را شرطى غير قابل انصراف ميدانند . كيفيت و شكل سياسى اين شركت به ضرورتى كه در آيد ، مضمون برنامه اقتصادى و اجتماعى و سياسى آنرا تن در دادن بورژوازى به امتيازات و حقوقى تشكيل بايد بدهد كه به كارگران و ديگر قشرهاى زحمتكش ايران تعلق دارد .

محدوديت سرمايه انحصارى و رعايت حقوق د موكراتيك همه احزاب و خلقهاى ايران از جمله خواستهاى حداقل پذيرى هستند كه قبول آنها شرط لازم امكان يافتن همكارى نيروهاى راديكال با نيروهاى سياسى بورژوائى است . روشننگران ليبرال ايران بايد در تنظيم برنامه ها و هدف گد اريهاى خود ، در صورتيكه واقعا تمايل به راه حل هاى د موكراتيك و استقلال گرايانه باشند ، به اين واقعيات تن در دهند . آنها بايستى به جساى تخطئه نيروهاى راديكال و انكار خواستهاى به حق آنها ، بيش از هر چيز به آينده تاريخى بنگرند كه در صورت اتكا به امداد خارجى ، امكانات درون رژيم و عدم حضور نيرو هاى راديكال نصيب خود آنها و جامعه ايران ميشود .

۲- نيروهاى راديكال نيز به تنهائى قادر به پاسخگوئى به مسائل براندازى رژيم كوني و پايه ريزى يك نظام د موكراتيك استقلال گرايانه در مرحله بعد نيستند . آنها حتى اگر بدون شركت قشرهاى متوسط در امر رهبرى مبارزه موفق به سرنگونى ارتجاع كوني بشوند ، در ساختمان ايران آينده با مشكلاتى روبرو خواهند شد كه بدون مراعات حضور و نفوذ قشرهاى متوسط اجتماعى قادر به حل د موكراتيك آنها نخواهند شد . خطر توسل جستن به كمك خارجى (كشاندن ايران به صحنه نفوذ بازم بيشتر تر قدرت هاى بزرگ و اتخان روشهاى غير د موكراتيك براى آنها نيز همانقدر وجود دارد كه براى نيروهاى سياسى بورژوائى . از اينرو اين نيروها نيز بايد با در نظر گرفتن ضعفا و عقب ماندگيها و نا آمادگيهاى جامعه كوني و با توجه به وظائف ميرم براندازى و ايجاد يك بنياد د موكراتيك براى تحولات بعدى انتظارات و برنامه هاى عمومى خود را تا حد قابل قبول براى يك ائتلاف بزرگ تعديل كنند . اين عمل به هيچوجه به معنى دست كشيدن از آمال ها و برنامه هاى ويژه آنها نيست ، بلكه برعكس به معنى گشايش تنها راهى است كه ميتواند در ادامه خود به تحقق آن آرمانها و برنامه ها منجر شود .

۳- بنا بر اين ما نه از رهبرى بورژوازى و نه از رهبرى نيرو هاى راديكال سخن مى گوئيم . به نظر ما صرف نظر از اينكه نيروهاى كداميك از اين دو گرايش در صف هاى مقدم جبهه مبارزه ميكنند (پيدا است كه اين نيروهاى راديكال

هستند كه فعالترين و فداكارانه ترين مبارزات را عليه رژيم كوني سازمان داده اند) پاسخ د موكراتيك و استقلال گرا يانه به مسائل براندازى و ساختمان بنياد جامعه مابعد را جز با يك ائتلاف بزرگ نميتوان داد . اين ائتلاف را بايستى در وسيعترين شكل ممكن از همه نيروهاى كه ميتوانند در براندازى رژيم كوني و بنيان سازى يك جامعه جديد د موكراتيك و استقلال گرا شركت كنند ، به وجود آورد . تنها كسانى را نبايد در اين ائتلاف راه داد كه هنوز به خيال سلطنت و يا ولايت (اين دو تظاهر آزمائش شده ارتجاع) دعوى مبارزه با ارتجاع ميكنند . در رابطه با شرط د موكرات و استقلال طلب بودن نيروهاى قابل پذيرش در ائتلاف

بايستى به اين نكته بسيار مهم و اساسى توجه داشت كه بسيارى از آنها تنها در صورتى مى توانند در مسير د موكراسى و استقلال گام بردارند كه تمايلات غير د موكراتيك و سياستهاى متفاوتى كه ميتواند آنها را در جهت وابستگى به قدرت هاى بزرگ جهانى سوق دهد ، در يك ائتلاف بزرگ توسط ديگران خنثى شود . در حالت انفرادى براى بسيارى از نيروها اين خطر وجود دارد كه به سبب تعلقاات ايدئولوژيك ، سياسى و اقتصادى خود و يا لاقاى به سبب ضعفى كه در تنهائى ميتوان بهشان ميشود به استبداد و وابستگى به ابرقدرتهاى جهانى كشانده شوند .

۴- پاسخ ما به اين سؤال كه آيا انقلابى كه با اين مشخصات صورت ميگيرد يا جامعه اى كه در اين مرحله از گذار قرار دارد ، يك انقلاب يا جامعه بورژوا- د موكراتيك است يا در مدارى بالاتر از اين ارتفاع استقرار مى يابد ، از مقدماى كه در سطور فوق طرح كرديم ، روشن ميشود . معيار مدار سنجى اگر ميزان رشد جامعه در زمينه هاى اقتصادى ، اجتماعى ، فرهنگى و سياسى باشد ، انقلاب ما - صرف نظر از اينكه نهايتا با چه كيفيتى و به وسيله چه نيروئى رهبرى شود - انقلاب يك كشور عقب افتاده است ، كشورى كه نه تنها با سوسياليزم ، يا جامعه بسى طبقه توحيدى هنوز فاصله هاى زياد دارد ، بلكه هنوز به هر طريق تلاشهاى طولانى بايد بگند تا دستكم از نظر اقتصادى به سطح رشد يكى از جوامع پيشرفته بورژوا د موكراتيك كوني برسد . معيار اگر رهبرى است (كه به نظر ما البته معيار درستي نيست) مى بينيد كه ما نيرو هاى سياسى بورژوائى را قادر به انجام اينكار نمى بينيم ، همانطور كه به توانائى نيروهاى نيز اعتقاد نداريم كه خود را نماينده پرولتاريا و ديگر قشرهاى زحمتكش ميدانند . اين مفاهيم به نظر ما بيشتر گمراه كننده اند تا توضيح دهنده . واقعيت اينست كه عنوان هرچه باشد ، عقب افتادگى ، وابستگى و استثمار هنوز سالهاى دراز باقى خواهد ماند ، و اينرا تنها با جابه جا كردن رهبرى نميتوان علاج كرد .

۲- ائتلاف بزرگ

د رفصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مساله رهبرى را شرح داديم و معلوم كرديم كه براساس كدام تحليل از وضعيت اقتصادى ، اجتماعى و سياسى جامعه كوني ايران به نتايج فوق رسيده ايم . توجه به آنچه در اين زمينه ذكر شد ، آگاهى به علت اصرار ما به گسترش شور راى ملى مقاومت را آسانتر مى كند . ما گسترش شور را به منظور ايجاد يك جبهه ائتلافى وسيع از گليه قشرها و طبقاى كه در ايران كوني در صف ضد ارتجاع و ضد استبداد بقيه در صفه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

قرار دارند و از کلیه اشخاص، گروهها و سازمانهای که معتمدان و روشنفکران این قشرها و طبقات را تشکیل می دهند، ضروری میدانیم. هدف این ائتلاف نیز، همانطور که گفتیم تنها تسریع براندازی رژیم خمینی نیست (که بقول رجوی حتی اگر یکساعت هم زودتر انجام پذیرد به نفع مردم مستفیده میهن ماست) بلکه بیش از آن ایجاد امکان و پیش شرطهای لازم جهت استقرار روابط دموکراتیک و شرایط رشد در ایران بعد از خمینی است.

ما بر این عقیده ایم که در این جبهه یا ائتلاف بزرگ شرکت قشرهای متوسط الحال اجتماعی ایران نیز ضروری است. با اینهمه ما در مورد خصائل اقتصادی و سیاسی این قشرها هیچگونه ابهامی به خود راه نمیدهیم. مقاله ای که از آن در جزوه آموزشی نیز قولهایی نقل شده است، خود شاهد آگاهی ما به منزلزل و ناپیگیری بودن این قشرها در مبارزه برای آزادی و استقلال و یا به دیگر خصائل محافظه کارانه آنهاست. اما ما در ضمن اینرا هم میدانیم که جلب حمایت این قشرها از یک حرکت انقلابی به خاطر سهم بزرگ آنها در ترکیب جمعیت و نقش مهمی که در اشغال حوزه های فعالیت اقتصادی، خدماتی و فرهنگی جامعه ایفا میکنند، یک رمز موفقیت است. متخصصین، صاحبان صنایع کوچک و متوسط، تاجران، کاسیکاران، دهقانان زمین دار، کارمندان دولت، پزشکان، استادان دانشگاه، معلمین، نویسندگان، هنرمندان، ناشران و غیره همه از اعضا این قشرها هستند. بدون آنها ساختمان و تکامل هیچ جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران ممکن نیست. ناگفته نماند که گدشت که خصائل سیاسی این قشرها را تنها با ذکر منزلزل، ناپیگیری و صفاتی نظیر آن نمیتوان تعریف کرد. فراموش نباید کرد که یک جنبه از دگرگینی که منزلزل و ناپیگیری این قشرها را تشکیل میدهند، گرایش آنها به جانبداری از ارزشها و هدفهای جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه ایران است. اعضای این قشر در تجربه انقلاب اخیر هم نشان دادند که چگونه در یک جو مساعد حتی به میدان مبارزه سیاسی فعال نیز وارد میشوند. از یاد نبریم که آنها در دوران سقوط شاه برای دفاع از آزادی و استقلال به پا خاستند و فعالانه در مبارزات شرکت کردند. حضور توده های مردم در مبارزه، قیام عمومی علیه استبداد و وابستگی به آنها نیز جرات داد و آنها را نیز به آغاز روند نوینی در تاریخ ایران امیدوار ساخت. آنها ابتدا ترسان و لرزان وارد گود شدند و محافظه کارانه موضع گرفتند. ولی هنگام با رشد و گسترش جنبش آنها نیز قوت قلب پیدا کردند و بعضا حتی حاضر به برخی از فداکاری ها نیز شدند. اما دیری نگذشت که رادیکالیسم ارتجاعی ملایان با رادیکالیسم اراده گرایانه نیروهای چپ گره خورد و لبه تیز حملات و تنش های اجتماعی و سیاسی را متوجه این قشرها گردانید. وحدت ملی و استقلال طلبانه اولیه به قطب های متخاصم تبدیل شد، فریاد مرگ بر ملی گرایان و لیبرالیسم در کوچه و بازار بلند شد، مشتها بالا رفت و از چپ و راست ضربات کوبنده و مهلك بر فرق معتمدان این قشرها فرود آمد. نتیجه اینکه بخشی از آنها وحشت زده از طوفان تند رادیکالیسم و سرخوردگی و ماییم از انقلاب در مقابل حاکمان تازه به دوران رسیده خون آشام خاموش و تسلیم شدند و بخش دیگر، کسه امکانش را داشتند به خارج گریختند. پس اکنون جسای تعجب نیست که برخی از سیاستمداران آنها چشم امید به امداد های خارجی دوخته و از بیرون انتظار گشایش

دارند. همین تجربه نشان میدهد که رفتار سیاسی و اجتماعی قشرهای میانی بی رابطه با عملکرد دیگر نیروهای اجتماعی نیست. توجه به خواستهای این قشرها تا آنجا که منافع مجموعه جامعه را مخدوش نسازد، میتواند از سر خوردگی آنها و امید بستنشان به امداد های خارجی و یا تحولات احتمالی درونی رژیم جلوگیری نموده و آنها را در خدمت حفظ منافع ملی، رشد و تکامل جامعه قرار دهد.

* * *

با اینهمه بین ما و رفقای مجاهدان متأسفانه بر سر سیاستی که شورای ملی مقاومت بایستی در رابطه با قشر های متوسط و بیروانی اتخاذ کند، اختلاف نظر ها و سلیقه های وجود دارد. بخشی از این اختلافات ناشی از ابهامی است که در تفکر سازمان مجاهدین در باره این مساله به نظر میرسد. این ابهام در جزوه آموزشی - که در واقع جمع بندی از نظریات سازمان مجاهدین در این زمینه است، به صورت برخی تناقضات انعکاس یافته است. ما در سطوح زیر به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

"جزوه" از یکسو بر ضرورت ائتلاف با قشرهای میانی جامعه تاکید دارد و از طرف دیگر بر "اصول" و نظریاتی پافشاری می کند که راه را برای ائتلاف با این قشرها سدود می سازند. ما قبل از ورود به ذکر شواهد این تشخیص، تذکر این نکته را لازم میدانیم که آنچه در رابطه با ائتلاف بزرگ مد نظر ماست، در درجه اول ائتلاف با این یا آن فرد، این یا آن جریان سیاسی مشخص در داخل یا خارج کشور نیست. ما بیشتر به فراهم آوردن وسایلی نظر داریم که میتوانند ائتلاف بین طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی زینفع در براندازی رژیم کثونی و تصلاح در ساختمان بنیاد یک جمهوری دموکراتیک و مستقل در ایران پس از این رژیم را ممکن بسازد. تذکر این نکته را ما از آنرو لازم میدانیم که رفیق جابر زاده مکررا از ما تقاضای نامیدن نیرو ها و یا شخصیت هایی را می کند که ما ورودشان به شورا را ضروری میدانیم و یا به این دلیل که او در قالب عبارات و جملات متعدد اطمینان میدهد که سازمان مجاهدین هیچ مانع و رادعی برای ورود اشخاص و جریانات ملی و دموکرات به شورای ملی مقاومت ایجاد نکرده و برای جذب آنها همواره گوشا بوده است. همانطور که تذکر داریم به نظر ما بحث درباره برخی از سیاستمداران و جریانات های مقیم خارج کشور و اینکه کدامیک از آنها واقعا نمسا ینده قشر های میانی است، استقلال طلب و دموکرات، وابسته گرا و یا استبداد طلب است، بحثی کاملا فرعی است. اگر بین ما بر سر لزوم ائتلاف بزرگ و کیفیت برنامه، شعارها و سیاستهای آن توافق حاصل شود، آنگاه خواهیم دید که حل مساله اشخاص و جریانات هم کار مشکلی نخواهد بود. در اینصورت نتیجه خواهیم شد که جلب افراد و گروه های مورد اعتماد قشرهای مورد نظر (میگوشیم مورد اعتماد، چون به نظر ما هیچ رابطه نمایندگی و برگرداندگی بین این قشرها با اشخاص و گروه ها و سازمان های سیاسی موجود، به سبب سلطه دائمی استبداد متأسفانه به وجود نیامده است) نیز خود یکی از گامهای ضروری در راه رسیدن به ائتلاف بزرگ است. رفیق جابر زاده متأسفانه به جای ورود به بحث اصلی و ارزیابی اقدامات شورای ملی مقاومت، برنامه، سیاستها و تاکتیک های آن برای جلب قشرهای متوسط بیشتر به بررسی ماهیت و خصائل چند تن از سیاستمدان مقیم خارج می پردازد. او مکررا صحبت از "مجاهد زدیان خارج نشین که هیچ ربطی با اقتدار متوسط الحال ندارند" می کند، در مکرر اسلی طلبی حتی

* * *

گرچه نویسنده جزوه آموزشی در برخورد های افشارانه خود بیشتر به اشخاص و محافل می پردازد، ولی برخی از استنتاج ها و جملات او طوری تعبیر شده اند که اجازه تعمیم به مجموعه قشرهای میانی را میدهند. مثلا آنجا که نویسنده برای انکار لزوم جذب "ایستاد" به درون شورا با نقل قول از شماره ۱۴ "پیام آزادی" "خصائل قشرهای متوسط بیرونی ایران را بر می شمارد و ناپایداری آنها در مبارزه برای دموکراسی استقلال را به زبان "پیام آزادی" توصیف میکند، امکان این استنتاج را برای خواننده به وجود می آورد که نویسنده جزوه قصد انکار صلاحیت نه فقط افراد، بلکه خود قشرها را برای شرکت در ائتلاف دارد. یا در رابطه با شرح مضرات که از ورود "آن حضرات" به شورا وارد می شود (ص ۲۳) نویسنده به شمارش زنیانی می پردازد که به قول خود، از "ضعف بنیادین و تاریخی - طبقاتی" "آن حضرات" بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

ناشی می شود و نه از خصوصیات و رفتارهای شخصی آنان . بدین ترتیب اوجای این تفسیر را باز میکند که به نظر نویسنده قشرهایی به علت ضعفهای بنیادین و تاریخی - طبقاتی خود - که کم و بیش همان ضعف های برآمده برای روشنفکران آنها هستند - دارای شایستگی لازم برای ائتلاف با شورا نمی باشند .

اما عامل اولیه توجیه این تفسیر - در صورتیکه به وجوه دیگر برخورد نویسنده به قشرهای متوسط توجه نکند - همان برداشتی است که نویسنده از مرحله رشد و مدار انقلاب ایران دارد . هنگامیکه سخن از قرار داشتن انقلاب در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک می رود ، تلویحا نمیتوان در سازماندهی و رهبری این انقلاب برای قشرهای میانی نقشی و رسالتی قابل ذکر قائل شد . تنها بر مبنای چنین برداشتی است که میتوان جذب این قشرهای پر نفوذ اجتماعی و معتمدین آنها را موکول به زمانی کرد که " آلترناتیو دموکراتیک به آنچنان درجه ای از قدرت و اعتبار نائل شده و " دقیقاً در آستانه کسب قدرت سیاسی (بدون همکاری مدعیان مورد بحث) " رسیده باشد که دیگر بتوان " آنها را در رابطه با همین آلترناتیو مهار نمود و مانع تمایلات آنچنانیشان شد " (ص ۲۳) . اما همانطور که گفتیم این استنتاج ها و برخوردها تمامیت قضاوتهای متناقض رفیق جابرزاده را در باره صلاحیت های قشرهای مورد نظر و معتمدین آنها متعکس نمیکند . جزوه آگنده از اظهارات و تأکیدی است که همگی دلیل بر توجیه نویسنده به اهمیت قشرهای میانی و لزوم جذب معتمدان آنها به داخل شورای ملی مقاومت است . مثلاً آنجا که صحبت از تعیین مدار و مرحله انقلاب و تأکید بر صلاحیت مجاهدین برای رهبری آن است ، به نقل از مسعود رجوی در صفحه ۲۳ و ۲۴ میخوانیم : " مجاهدین گرچه مرحله کنونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک میدانند و اگرچه به لحاظ عقیدتی و اجتماعی و سیاسی و سازمانی خود را کاملاً برای هدایت چنین مرحله ای بالاتر و چنین مدار متکاملتری ناصلاح میدانند . . . اما در ضمن معتقدند که برای احتراز از کج رویها و انحرافات انقلابهای دنیای معاصر بایستی تا مغز استخوان به آراء عمومی و دموکراسی پایبند بمانند . " یک نگاه به ترکیب طبقاتی جامعه ایران و رشد فرهنگ سیاسی مردم آن کافی است ، تا معلوم شود که ایمن واگذاوردن تعیین رهبری - و بالطبع مرحله - به آراء عمومی دست کم تا حد زیادی واگذاری قضاوت به رای قشرهای متوسط اجتماعی ایران است . نویسنده آمادگسی سازمان خود را برای پذیرش این نتیجه اعلام میکند و در سطرها و ستونهای جزوه به آمادگی سازمان مجاهدین برای استقبال از قشرهای متوسط و نمایندگان " واقعا ملی و دموکرات آنها " شهادت میدهد . در صفحه ۱۶ و ۱۸ شرط ورود به شورا " حداقل های ملی گرایانه و استقلال طلبانه لازم برای همکاری " شمرده میشود . در صفحه ۱۸ جذب " توده اقشار متوسط الحال جامعه " را امری مسلم و جدای از بحثی میسر که در خصوص " مجاهد زبایان و دموکرات مابان " میکند . در همین صفحه نویسنده اشاره به کوششهایی دارد که در دوسال گذشته برای جلب برخی از معتمدان این قشرها به درون شورا شده است . در صفحه ۲۳ میخوانیم که " شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست " ، و در صفحه ۱۶ جملات

زیر را مطالعه میکنیم : " ضمناً برای ممانعت از هرگونه سوء تفاهم در باره جریانات یا شخصیتهای ملی و آزاد یخواه در همینجا باید تأکید نمود که بر حسب ضوابط شورای ملی مقاومت ، چنانچه شخصیت یا جریانی فی الواقع آزادی خواه و استقلال طلب باشد ، شورا نه فقط بفرمانیت از او استقبال میکند ، نه فقط هیچ مانعی در راه پیوستن او به شورا ایجاد نکرده و نخواهد کرد ، نه فقط او را به قبول هیچ اصلاید تئولوژیکی و اقتصادی و اجتماعی که مورد قبول او نیست ، وادار نمیکند ، بلکه در تصمیم گیری ها ، او را همچون دیگر اعضای شورا دارای یک رای می شناسد . " البته این شیوه برخورد با قشرهای میانی جامعه ما با منطق منتج از اعتقاد به مدار بالاتر انقلاب

ناسازگار است . چگونه میتوان مرحله انقلاب را در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک مستقر دانست و در عین حال نمایندگان قشرهای میانی جامعه را که طبیعتاً تصور آنها از روابط اجتماعی از مرحله بورژوا - دموکراتیک فراتر نمیرود ، در جبهه ای پذیرفت که هدفش تحقق آن مرحله بالاتر انقلاب است ، و حتی برای آنها رای مساوی در تصمیم گیریها نیز قائل شد . رفیق جابرزاده از اینهم فراتر می رود . او ظاهراً بدون توجه به ارزیابی مقاله از مرحله انقلاب و مدار بالاتر آن می نویسد : " این فرض نویسنده

(منظور مقاله پیام آزادی است) که گویا به اعتقاد مجاهدین جامعه ما اکنون بر سر دوراهی میان آزاد یخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار ایستاده است ، از اساس باطل است . بارز ترین دلایل نیز ترکیب کنونی شورای ملی مقاومت است ، چرا که شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست و علیهذا صرف نظر از یک التزام (و نه اعتقاد و قبول) ششماهه هیچ رادع و مانعی برای جذب نمایندگان واقعی اقشار میانی جامعه وجود ندارد . و بالاخره رفیق جابرزاده برای رفع هر تردید و ابهام خیال همه را راحت و در یک جمله تمامی بحث را منتفی اعلام میکند . او می نویسد : . . . باید پرسید که چه کسی و کدام آمار و ارقامی بیانگر این است که نمایندگان اقشار میانی در شورا حضور ندارند . " ما البته به سهم خود این تشخیص را تأیید میکنیم و معتقدیم که هم اکنون برخی از شخصیتها و گروههای مورد اعتماد برخی از رده ها و لایه های قشرهای میانی جامعه در شورای ملی مقاومت حضور دارند و ضمناً بر اساس تحلیلی که در ابتدای مقاله از شرایط ایران ارائه دادیم ، همانند مجاهدین بر این عقیده ایم که جامعه ما اکنون " بر سر دوراهی میان آزاد یخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار " قرار نگرفته است . بحث بر سر راهی است که در مسیر آن معضل واقعیات قرار دارد ، و این راه را نمیتوان به تنهایی و بدون ایجاد وحدت میان قشرها و طبقات انقلابی - مترقی ، دموکراتیک ، ملی و استقلال طلب جامعه پیمود ، راهی که باید بدون توجه به الگوهای موجود ، بدون انتظار از تکرار راههای طی شده کلاسیک و با در نظر دانستن تجربه جامعه خودی و سایر جوامع عقب مانده ، نام و نشانی ایرانی برای آن یافت ، راهی که ادامه آن در گرو یافتناری بر روی استقلال ، دموکراسی ، رشد و رفاه اجتماعی است . حال اگر این واقعیات را بپذیریم - واقعیاتی که با استناد به جملات فوق مورد تأیید رفیق جابرزاده نیز هست - منطقاً دیگر جای تردیدی باقی نمی ماند که برنامه ریزی ها ، استراتژی و تاکتیک ها ، سیاست ها ، شعار ها و رهنمود های شورای ملی مقاومت نیز باید با ظرفیت این ائتلاف

بزرگ ملی منطبق شود ، یعنی میانگینی باشد از خواستها و منافع قشرها و طبقات گوناگون ، با توجه به واقعیات موجود و امکانات بالفعل کل جامعه . در غیر اینصورت گرفتار تناقضات و تضادهایی خواهیم شد که تنها در بیان و ذهن باقی نمی ماند ، بلکه میتوانند در حرکت شورا تأثیرات عمیق و بازدارنده بگذارند .

۳- مسائل برنامه

حال رفیق جابرزاده به حق از ما میخواهد که در زمینه برنامه و رهنمود های لازم جهت گسترش شورای ملی مقاومت به کلی کوئی اکتفا نکنیم . او با اشاره به مقاله پیام آزادی مینویسد : " حق این بود که نویسنده با همین صراحتی که مسعود رجوی را به نقد میکشد آن مواد برنامه را که نا منطبق با ظرفیت زمانی شورا و زائد بر فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروها میداند ، یک به یک مشخص مینمود و انتقادات و درخواستهای خود در این رابطه را به کلی گوشه بر گزار نمیکرد . همچنین می باید به وضوح تمام آن فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروهای دموکرات و استقلال طلب و جمهوریخواه را نیز مشخصا بیان میکرد . "

ما در زیر کوشش میکنیم ، تا آنجا که در محدوده این مقاله ممکن است ، یعنی با ذکر چند نمونه به سؤال فوق پاسخ بگوئیم . اما پاسخ مفصل و جزئی به جز " را در فرصت مناسب دیگری ارائه خواهیم داد .

نخست باید تأکید کنیم که موادی که تحت عنوان " وظایف مردم دولت موقت " در نخستین اجلاس شورا (بهمن و اسفند ۱۳۶۰) به تصویب تمام اعضای شورا رسیده است ، کافی السابق مورد تأیید ماست . به باور ما همین سواد را میتوان به انضمام تکه هایی در باره تدارک مجلس موسسان ، تنظیم روابط خارجی در راستای استقلال و موازنه منفی و مرز بندی با نیروهای ارتجاعی ، وابسته و ضد دموکراتیک (حامیان سلطنت و رژیم کنونی) به عنوان فصل مشترک قابل قبول برای ائتلاف همه نیروهای دموکرات و ملی در مقام یک برنامه قابل اجرا در طول عمر ششماهه دولت موقت تلقی کرد . تأکید بر یک برنامه قابل اجرا در طول زمانی محدود دولت موقت به معنای آن نیست که ما مخالف تهیه برنامه های دراز مدت از طرف شورای ملی مقاومت می باشیم . به نظر ما شورا میتواند برنامه هایی به صورت طرح پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگذاری و یا به صورت برنامه ادا ائتلاف بعد از تصویب قانون اساسی تهیه کند . به نظر ما ادامه ائتلاف بعد از این تاریخ کاملاً ضروری است . بنابراین ارائه اینگونه طرح های پیشنهادی یا برنامه های ادا ائتلاف برای مشخص تر کردن اهداف دراز مدت شورای ملی مقاومت و یا ائتلافی که پس از تصویب قانون اساسی توسط مجلس موسسان می تواند از درون شورا بیرون آید ، هیچگونه منافات با یک برنامه حداقل ندارد . این طرحها را میتوان کارشناسانی که هم اکنون نیز با شورا همکاری دارند ، برای بخشهای مختلف اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی ایران آینده تهیه کرده و برای بررسی و تصویب در اختیار شورا قرار دهند . علاوه بر آن بدیهی است که هر یک از سازمانها و گروههای عضو شورا میتوانند برنامه های جداگانه خود را تنظیم و برای تبلیغ آنها در وسیعترین سطح توده ای فعالیت کنند .

بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و اما برخلاف "وظایف مردم دولت موقت"، برنامه حاوی مفادی است که یا در عرض ششماه قابل تحقیق نیستند یا اینکه کفایت هدفهایی را که برای آنها تعیین شده است، نمی کنند. به نظر ما علت عدم توجه به محدودیت زمانی ششماهه این است که برنامه شورای ملی مقاومت ماهها قبل از ماده مربوط به طول عمر دولت موقت و انتقال وظایف شورا به مجلس موسسان تدوین و منتشر شده بود. به هرحال ما در زیر چند نمونه از تضادهایی را که نام بردیم ذکر میکنیم:

در ماده ۱ از فصل سوم برنامه تحت عنوان "استقلال"، از جمله اهداف زیر به چشم میخورد: "بند الف - قطع همه روابط اسارت با امپریالیستی و افنا و الفاء آنها در زمینه های مختلف و میدان دادن به هیچگونه وابستگی اقتصادی"، "بند ج - خروج از مدار پیکایبگی اقتصادی و اقتصاد بوجه مکی به درآمد نفت از طریق توسعه و رشد کشاورزی و صنایع ملی". "بند د - ملی کردن تجارت خارجی به منظور تشویق کشاورزی و صنعت ملی و هموار کردن راه رشد تولیدات داخلی". "بند ر - احیای صنایع ملی و تقویت روزافزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه ای، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در حین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک، به ویژه در حوالی روستاها".

با توجه به مشکلاتی که دولت موقت پس از سرنگونی رژیم کتونی در پیش خواهد داشت، با در نظر گرفتن شهرهای ایران شده و توده های میلیونی آوارگان و بیکاران، با توجه به اقتصاد آشفته و فرو ریخته، صنایع از کار افتاده و هزار و یک مشکل دیگر که ناشی از جنایات رژیم های شاه و خمینی است، و با توجه به اینکه دولت موقت باید در عرض شش ماه تدارکات انتخاب مجلس موسسان را فراهم آورد - که خود کار بسیار دشواری است - چگونه میتواند اهداف فوق را که تحقق آنها مستلزم تحقیقات وسیع، برنامه ریزی طولانی و کوششهای همگانی است، در این مدت کوتاه تحقق بخشد. وابستگی های جامعه ما به ویژه در زمینه های تکنولوژیک، اقتصادی، صنعتی و غیره چیزی نیست که ششماهه از بین برود. اگر واقعیتها و نه آرمانخواهانه به مسائل بنگریم باید قبول کنیم که تطبیق وابستگی به حد اکثر میزان ممکن (و نه زدودن کامل آن) مستلزم سالها وقت است. البته تاکید بر استقلال در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضروری است که باید به عنوان یکی از اصول خدشه ناپذیر شورای ملی مقاومت حفظ شود. حتی بسیاری از مفاد برنامه را میتوان همانطور که در بالا گفتیم به صورت طرحهای پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگذاری به تصویب شورا رساند، ولی مسلم است که اجرای مواد مذکور را نمیتوان در زمره وظایف دولت موقت که عمری بیش از شش ماه ندارد، در نظر گرفت.

در مورد ملی کردن تجارت خارجی (یا بهتر بگوئیم دولتی کردن آن) ذکر چند نکته ضروری است. نخست اینکه بختر عمده تجارت خارجی ایران به علت ملی نبودن صنایع نفت که درآمد آن در اختیار دولت قرار دارد، در هر صورت دولتی است. ثانیاً تجربیات کشورهای متعدد در این زمینه همواره به نتایجی منجر شده است که از جهات گوناگون (تورم بورکراتیک، عدم انطباق عرضه و تقاضا، رونق بازار قاچاق و غیره) منافی با هدفهایی بوده اند که

برای این اقدام در نظر گرفته شده بود. کاری که در این زمینه میتوان کرد و دولت موقت هم از عهده شروع آن بر می آید، اینست که اولاً برخی از واردات را کافی السابق در انحصار دولت بگذارد و ثانیاً دولت با اتخاذ یک سیاست گمرکی، امتیازات و اعتبارات بانکی متناسب با منافع ملی از ورود برخی کالاهای صرفی و زائد جلوگیری کرده و بازرگانان را به خرید و فروش کالاهای تولیدی و مورد نیاز جامعه تشویق کند.

از جمله نمونه های دیگری که برنامه از محدوده زمانی شش ماهه وظایف دولت موقت فراتر میرود در بخش کشاورزی است.

در آنجا صحبت از یک "اصلاحات ارضی ریشه ای" است، و تاکید میشود که "در این رابطه رهنمون عمل ما به طور اصولی این خواهد بود که زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند". علاوه بر آن به درستی اشاره میشود که "نجات کشاورزی ایران و حل مسائل مختلف جامعه روستائی که در یک کلام نخستین شرط عینی و مادی توفیق انقلابمان به شمار میرود، اضافه بر اصلاحات ارضی واقعی مستلزم رعایت بسیاری نکات دیگر، منجمله موارد اساسی زیرین است:

الف - تامین حداقل تکنولوژی و وامهای بدون بهره برای دهقانان نیازمند و تامین آب کافی و تصحیح نظام آبیاری. ب - گسترش سطح زمینهای زیر کشت و احیای و فعال نمودن اراضی قابل کشت در سراسر کشور" و بسیاری خواستهای دیگر که ما به جهت خود داری از اطاله کلام از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

رفقا تصدیق میکنید که حل همه معضلات ارضی ایران از حیطة امکانات و توان یک دولت موقت ششماهه خارج است. البته در عین حال باید در اینجا اعلام کنیم که ما با حرکت از شرایط حاکم در روستاهای ایران و با توجه به انواع مالکیت، شیوه های تولید، حضور ایلات و عشایر و غیره شعار "زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند" را نه انقلابی میدانیم و نه راهگشای معضلات کشاورزی ایران، بلکه برعکس معتقدیم که تحقق این شعار به فرض عملی بودن، بی آمد های بن نا مطلوب و ناگوار برای رشد و تکامل کشاورزی ایران و به خصوص برای روستائیان فقیر و زحمتکش خواهد داشت.

در بخش آموزشی، تحصیلات عالی و فرهنگ (بند ۹ از فصل سوم) نمونه ای به چشم میخورد که صرف نظر از محدودیت زمانی اصولاً ربطی به دولت، چه موقت چه عادی ندارد. در بند ۹ از این فصل دولت موقت "ترویج ادبیات و هنر واقع گرا، مستقل و مردمی" را جزو وظایف خود به شمار می آورد. به نظر ما تعیین سبک و محتوای هنر به هیچوجه از جمله وظایف یک دولت موقت نمیتواند باشد.

در بخش مربوط به تامین رفاه اجتماعی (ماده ۱۱ از فصل ۳) "ملی کردن طب و بهداشت عمومی و به خصوص گسترش شبکه بهداشتی روستائی" از جمله وظایف دولت موقت شناخته شده است، برنامه ای که انجام آن در عرض شش ماه غیر قابل تصور است.

نظیر نمونه های بالا در برنامه شورای ملی مقاومت بسیار یافت میشوند که ذکر مجموعه آنها طبیعتاً از حوصله این مقاله خارج است. به نظر ما تنها راه حل این معضل منظور داشتن مفاد برنامه به صورت طرحهایی است که میتوانند از طرف شورای ملی مقاومت به مجلس موسسان و قانونگذاری ارائه شوند.

لاکن مساله برنامه، انطباق آن با وظایف ششماهه شورای ملی مقاومت، تنظیم طرحهای لازم جهت روشن نمودن درونمای ائتلاف بزرگ و یا تکمیل "وظایف مردم دولت موقت" تنها یک جنبه از اقداماتی را در بر می گیرد که به نظر ما باید در صورت حرکت در جهت رفع کمبود های شورا انجام پذیرد. جنبه دیگر این اقدامات مربوط به استراتژی، سیاست ها و تاکتیک هائی میشود که شورا باید به منظور جذب نیروهای انقلابی، ملی و دموکراتیک خارج از شورا، تسریع براندازی رژیم خمینی و نیز زمینه سازی همکاری و همسویی قشرها و طبقات اجتماعی در ایران بعد از خمینی اتخاذ نماید.

شورای متحد چپ همانند مجاهدین و دیگر سازمانهای عضو شورا با توجه به شرایط امروز ایران و این واقعیت که حکومت خون آشام خمینی تنها بر قهر و اختناق استوار است، مبارزه مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه می پذیرد و معتقد است که بدون این مبارزه سقوط رژیم خمینی امکانپذیر نخواهد شد. این مبارزه در کردستان در درجه اول به رهبری حزب دموکرات و در سایر نقاط ایران در سطح وسیع به طور عمده از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران انجام میگردد. از سوی دیگر ما در توافق با این سازمان بر این عقیده ایم که مبارزات غیر مسلحانه و اشکال متنوع مبارزات اقتصادی و سیاسی را هرگز نباید کم اهمیت تلقی کرد. ما معتقدیم که در این زمینه در فعالیتهای شورای ملی مقاومت کمبود هائی به چشم میخورد که باید برطرف گردند. رفیق جابر زاده در پاسخ به این ایراد ما می نویسد: "اولاً - رفقای شورای متحد چپ خود به خوبی گواهند که چه در داخل و چه در خارج از کشور بالاترین کدیت و کیفیت فعالیت سیاسی نیز - البته بر مبنای شکل محوری مبارزه انقلابی - بسیار ضروری نیز هست، تاکنون از جانب مجاهدین ارائه شده است. گذشته از این بایستی به فوآن خونریزی مداوم از پیکر مجاهدین نیز توجه نمود. آیا نفس پیشقدم شدن در تاسیس شورا و آنچه تلاشهای مداوم برای استحکام و توسعه آن و انتشار "مجاهد" و به راه انداختن "صدای مجاهد" در بحبوحه اختناق مطلق، نشاندهنده فعالیت های سیاسی از جانب مجاهدین نیست؟ ... در همین رابطه قطعاً رفقای شورای متحد چپ در خارج از کشور خود گواه اند که مجاهدین و به ویژه انجمن های دانشجویان سلمان در کشورهای مختلف جهان خمینی را به صورت منفور ترین چهره جهان معرفی نموده و با زحمات طاقت فرسا به

انتشار هشت روزنامه هفتگی به زبانهای مختلف مبادرت ورزیده اند، که اینک عمده تدارکات و اجرائیات نمایندگی های شورای ملی مقاومت نیز به عهده همین انجمنهاست، و دفتر مجاهدین در پاریس نیز به طور شایان روزی به کار مشغول است و مجاهدین در رابطه با تامین نیازمندی های دبیرخانه شورا نیز - که البته سازماندهی جداگانه و خاص خود را دارد - از هیچ چیز فروگذار نکرده اند." رفیق جابر زاده در اینجا متأسفانه فراموش می کند که ایران ما متوجه فعالیتهای سازمان مجاهدین و انجمن های وابسته به آن نیست. ما همواره از نزدیک شاهد تلاشهای خستگی ناپذیر رفقای مجاهد در داخل و خارج کشور بوده ایم. میزان این فعالیتها بر همگان عیان است و حاجتی به بیان ندارد. بحث بر سر شورای ملی مقاومت و سیاستهای آن است. طبیعی است ایندو اگرچه با یکدیگر رابطه مستقیم دارند و لازم و ملزوم یکدیگر اند، ولی در عین حال دارای دو هویت مستقل هستند

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و باید هم باشند. اینهمان جلوه دادن ایندو مسی تواند موجب سوء تفاهات و قضاوت‌های گردد که نه بسه نفع مجاهدین است و نه به نفع شورا.

تردیدی نیست که شورای ملی مقاومت، که بار عمده آن بر دوش مجاهدین است، در شناساندن چهره کریه رژیم خمینی در سرتاسر جهان کوششهای بزرگی کرده است.

ولی طبیعی است که این کوششها صرفا يك بخش از فعالیت های شورا را در بر میگیرد. شورای ملی مقاومت تنها يك جریان نفی کننده نیست، بلکه برای ساختن جامعه در ایران آینده ارائه آلترناتیو میدهد. بنابراین شورا باید در معرفی خود به مردم ایران و جهان کوشش کند. حال اگر بخشهایی از مردم ایران و برخی از دست اندرکاران سیاست در خارج از ایران شورای ملی مقاومت را به نام و به عنوان جدی ترین سازمان اپوزیسیون رژیم خمینی می شناسند، ولی متأسفانه اهداف آن برای اکثریت مردم، چه در خارج و چه در داخل هنوز هم روشن نیست. مساله دیگر مربوط به وظایف شورا در ارتباط با مبارزات تسوده های مردم در ایران است. شورا باید با توجه به نیساز های واقعی مردم و تنوع شیوه های مبارزات اقتصادی و سیاسی آنان، در جهت تقویت و گسترش این مبارزات کوشش کند. آنها را به مثابه مبارزه موثر در نیل به هدفهای جنبش و شورا بپذیرد و این استقبال خود از مبارزات گوناگون قشرهای مختلف مردم را برای آنها قابل مشاهده سازد.

کافی نیست که شورا و سازمانهای متشکل در آن تنها بسه مبارزات سیاسی خود توجه داشته و اقداماتشان را در این زمینه دلیل اهمیتی بدانند که برای مبارزات غیر مسلحانه قائل هستند. توجه به ارزش مبارزات غیر مسلحانه بایستی از اینطریق نیز به جلوه درآید که شورا اینگونه مبارزات در خارج از چارچوب خود را نیز در نظر داشته و از حمایت از آنها دریغ نورزد. یکی دیگر از شرایط عملکرد شورا به مثابه يك آلترناتیو توجه کافی به همسه مسائلی است که زندگی را بر قاطبه مردم ایران به صورت های گوناگون تنگ کرده اند. شورا باید تنگناهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود و خشم و نارضایتی مردم نسبت به آنها را وسیله ای برای توضیح علت و نشان دادن راههای خروج از آنها مورد استفاده قرار داده و از اینراه برای مردم ایران روشن بسازد که به مثابه آلترناتیو اولاً به مسائل زندگی روزمره توده مردم آگاهی دارد و ثانیاً واقف بر چگونگی حل این مسائل است. یکی از نمونه های ارزنده در این زمینه اقدامی است که شورای ملی مقاومت در رابطه با مساله صلح و پایان دادن به جنگ ایران و عراق انجام داد. در عمل دیدیم که این اقدام در معرفی شورا به مثابه يك آلترناتیو مفرقی و صلح طلب کمک زیادی کرد و مورد استقبال وسیع مردم ایران قرار گرفت. بنابراین نظیر این اقدام بایستی در زمینه های دیگر نیز تکرار بشود، تا شورا به مثابه يك آلترناتیو مفرقی بیشتر از پیش به اذهان و قلوب مردم راه یافته و مورد قبول آنها و همه جریانهای دموکرات، استقلال طلب و پیشرو در سطح جهان گردد.

۴- تفکیک دولت از دین

یکی از موارد ناسازگاری برنامه شورا با اصول يك برنامه

دموکراتیک عنوانی است که برای دولت موقت شمشاهه انتخاب شده است. ما در فرصتهای مختلف نظر خود را در این باره بیان کرده ایم. اکنون رفیق جابریزاده در جزوه آموزشی با اتکا به چند استدلال درستی نظرگاه های ما در این بحث را مورد سؤال قرار داده است. استدلالهای او را میتوان به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

۱- جدائی دولت از ایدئولوژی يك اصل دموکراتیک نیست، بلکه "يك اصل بورژوازی و سرمایه دارانه است."

۲- "نادیده گرفتن فرهنگ و عقاید اکثریت مردم ایران" و "اینچنین به سادگی قلم بطلان کشیدن بر آن"، از بنیاد غیر دموکراتیک است.

۳- "با مختصر تاملی در این واقعیت تاریخی که چرا خمینی در ایران به قدرت رسید و چرا مجاهدین همواره میدان صاف با او بودند، به سادگی میتوان دریافت که در شرایط ویژه مبین ما، مساله بسی بغرنجتر از این ساده سازی هاست."

۴- "اگر دموکراسی برای مجاهدین هم هست" از آنها نباید خواست که "با جداسازی ایدئولوژی از سیاست و حکومت در چارچوب بورژوازی محدود بمانند."

۵- مجاهدین خود "مخالفت تحمیل هر ایدئولوژی مشخص به مردم ایران و نیروهای سیاسی مختلف" هستند.

۶- "تکرار مکررات، آنگاه بعد از ورود به شورا" موجب خواهد شد که شورا "از بسیاری از وظایف محتر باز بماند."

با قبول این خطر که ما با ارائه چند پاسخ در باره این استدلال ها بازهم متهم به تکرار مکررات بشویم - کسه البته به نظر ما سبب پیشرفت کار شورا می شود - این کار را نیلای به طور مختصر انجام میدهم:

۱- ما با طرح مجدد لزوم رعایت اصل دموکراتیک تفکیک دولت از دین و یا از هر ایدئولوژی دیگر قصد آنرا نداشتیم که وارد يك بحث عام در باره رابطه دولت و ایدئولوژی و روند و شک پیدایش مبارزه و روشنگری برای جدائی ایندو از یکدیگر بشویم. مقصود ما رعایت اصل دموکراتیک تفکیک دین اسلام بایهر ایدئولوژی دیگر از يك دولت ایرانی در آینده بود. مقصود ما از هر ایدئولوژی دیگر نیز آن دستگاههای جزئی ایدئولوژیک بودند که برخی از گروههای سیاسی امروزی ایرانی مسلماً بر دولت تحمیل میکردند، اگر موفق به کسب قدرت میشدند. این که آلودگی ایدئولوژیک به معنی وسیع کله در همه اشکال دولت اضطراری پیش بی آید، نمیتواند دلیلی برای توجیه این اندیشه باشد که پس میتوان در ایران آینده دولتی در آمیزش با دینی به وجود آورد که صاحب يك دستگاه فقهی تعیین کننده رفتار فردی و اجتماعی انسانها از کهنواره تا گور است. نظر رفقای مجاهد ما راجع به این دستگاه فقهی هرچه باشد، و تلاش مجدد دین پیشرو مذهبی در انطباق این دستگاه با مقتضیات زندگی جدید هرچه بزرگتر، باز این دستگاه حقوقی به نام اسلام در آینده نیز وجود خواهد داشت و مدعیان دعوی حاکمیت را وسیله ای برای توجیه استیلای آنان بر نظام قانونگذاری خواهد شد. عدم تفکیک دین از دولت راه را برای تنفیذ نظر این مدعیان باز خواهد گذاشت و جمهوری را به خطر خواهد انداخت.

۲- اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را تنها به لحاظ تاریخ پیدایش آن میتوان بعضاً بورژوازی خواند. ایمن اصل از نظر تاریخ پیدایش به همان اندازه بورژوازی

است که دیگر عناصر تمدن جدید، زیرا آنها نیز همسه همراه با پیدایش بورژوازی و سرمایه داری به وجود آمده اند. همانطور که ما همه عناصر تمدن جدید را به سبب این همراهی و همزادی مردود نمی شماریم، بلکه آنها را دست آوردهائی میدانیم که بشریت در سیر تکاملی تاریخی خود کسب کرده است، اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را نیز نمیتوانیم به دلیل این همزادی مردود بشمار آوریم. این نکته قابل ذکر است که در تبیین این اصل و مبارزه پیگیر برای تحقق آن روشنفکران غیر بورژوازی

خیلی بیشتر از بورژوازی و روشنفکرانش تلاش کرده اند. متأسفانه در اینجا فرصت لازم برای حتی يك ملاحظه مختصر به تاریخچه این مبارزه نداریم. همینقدر اشاره میکنیم که مثلاً مارکس، که کسی بر او شبهه بورژوا گزائی نمیورزد، "رهائی سیاسی انسان مذهبی به طور کلی، و رهائی سیاسی یهودان و مسیحیان را مترادف" با رهائی دولت از یهودیت، مسیحیت و به طور کلی از دین" میدانست.

(مساله یهود) او تصفیه دولت از کلیسا را يك دست آوردهای مثبت کمون پاریس تلقی میکرد (جنگ داخلی در فرانسه). لنین در تبیین برنامه حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه "جدائی کلیسا از مدرسه و دولت" راهواره

مرعی میداشت (رجوع شود به عنوان نمونه به طرح وانیوه ۱۹۰۲ء ماده ۱۰ بخش اول و بند ۱۳ طرح ۱۹۱۷) و به بورژوازی پرخاش میکرد که در این زمینه قاطعیت لازم را

به سبب تبانی. منافع سرمایه با تبلیغات مذهبی از خود نشان نمی داد (طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، فوریه ۱۹۱۹). این واقعیت که بغم همه این مبارزات و روشنگری ها آلودگی ایدئولوژیک دولت در جامعه و

دولت بورژوازی و یا هر جامعه دیگر امروز، هنوز باقی مانده است، طوریکه در برنامه ها و اقدامات این دولت ها نشانه های این آلودگی هنوز به طور کم و بیش به چشم میخورد (امری که خلاف فرض بورژوازی بودن اصل تفکیک دین از دولت را ثابت میکند)، به هیچوجه دلیلی برای توجیه این آلودگی نیست، همانطور که وجود دولت به مثابه ارکان سلطه دلیلی برای حقانیت دولت نیست.

برعکس ادامه آلودگی ایدئولوژیک دولت خود شاخصی است برای تدوم دولت در خلعت سرکوبگرانه آن. به باور ما سوسیالیست ها با از بین رفتن دولت به مثابه ارکان سلطه علت بقای وجود اختلاط ایدئولوژی و دولت نیز از بین میروند و اداره آزاد امور اجتماعی انسانها از لوث آلودگی ایدئولوژیک رها میشود.

۳- از اعتقاد اکثریت مردم ایران به اسلام نمیتوان اعتقاد آنها به حکومت اسلامی را استنتاج کرد. اینکار را همیشه بخش قدرت طلب روحانیت انجام داده است، به نحوی که انعکاس آنرا در قانون اساسی مشروطیت و سپس جمهوری اسلامی - به همه نتایج وخیم آن - مشاهده کرده ایم. اینگونه استنتاج ها از اعتقاد دینی مردم، همانطور که در عمل هم دیده ایم، خود همیشه اقدامی غیر دموکراتیک بوده است، طوریکه انتظار به کار بردنشان را از طرف انقلابیون مذهبی دموکرات نمیتوان داشت.

این استنتاج را حتی با استناد به سیاسی بودن اسلام و واقعیت وجود فقه اسلامی به مثابه يك نظام حقوقی نیز نمیتوان کرد، زیرا این خود باز حکمی است که از يك برداشت معین از اسلام ناشی میشود و نه از اعتقادات توده عظیم مردم. بنابراین احترام به اعتقادات توده مردم با قبول تخلیط دین با حکومت انجام بقیه در صفحه بعد

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

ککهای خود به شورای ملی مقاومت را به حساب زیر واریز کنید:

A.S. C.N.R.I.

Compte N° : 37262215

Banque: Société Générale, Agence G
27 Bd. St. Michel 75005 Paris

کد بانک 30003 کد گیشه 03080

در اینجا نقل کنیم: "به نظر ما اصل ضرورت وجود نظرات متنوع در هر شرایطی و هر مرحله ای از فعالیت یک تشکل چپ می بایست مورد استقبال قرار گیرد، زیرا این تنها ضامن سلامت و رشد اصولی تشکل چپ است. ما با علم به پیچیدگی رابطه بین ذهن و عین، رابطه بین واقعیت و عمل کسب شناخت ذهن، عمیقاً به این حقیقت معتقدیم که سرکوب کردن، محدود ساختن، ناگفته گذاردن اظهارات و نظریات مختلف در باره یک موضوع و یک ساله مورد بحث عملی کاملاً غیر سوسیالیستی و غیر علمی است. از اینروست که ما رعایت اصل تنوع نظرات را در هر شرایطی و به ویژه در شرایط کنونی الزامی میدانیم." در بیانیه انعکاس این بینش در ارتباط با ساخت تشکیلات و نقش فرد در آن به اینصورت تعبیر شده است: "کوشش در جهت تحقق سوسیالیسم سازمان و ابزار مناسب خود را میخواهد. لازمه چنین کوششی آنست که استقلال فکری تشویق شود، اعضا متکی به خود یار آیند، دموکراسی درون تشکیلاتی محتوایی واقعی یافته، از پیدایش روابط تشکیلاتی استبدادی جلوگیری شود."

از تاکید ما به مراعات اصل تنوع نظرات در درون شورای متحد چپ البته نمیتوان این استنتاج را کرد که ما در باره هیچ موضوعی، هیچگاه به اتفاق نظر نمیرسیم و مثلاً در زیر هیچ نوشته اعضای مشترک نمیتوانیم گذاشت. در نشریه ما تاکنون نوشته های بدون امضاء (که میبایست یکپارچگی نظر در باره محتوای آنهاست) زیاد چاپ شده است. مقاله "در باره پیام رجوی" در شماره ۲۰ یکی از آنها بود. مقاله حاضر هم، با اجازه یکی دیگر از آنهاست.

بگذارید این مقاله را با ابراز این امید به انتها برسانیم که بحث ما با دوستان مجاهدان ککی به کوششهای متقابلمان در جهت اتحاد هرچه عمیقتر در قالب شورای ملی مقاومت و در راستای گسترش اتحاد همه نیروهای دموکرات، ملی و پیشرو در نتیجه تسریع سرنگونی رژیم ارتجاعی کنونی و رسیدن به مرحله ایجاد ایران دموکراتیک و آباد آینده باشد.

دموکراتیک نیست. وجود احزاب مسیحی بورژوازی و یا حرکت های رادیکال مسیحی در کشورهای دموکراتیک امروزی شاهد این عدم تناقض است. گذشته از اینکه اعتقاد به اصل دموکراتیک جدائی دولت از دین — همانطور که متذکر شدیم — بیشتر غیر بورژوازی و نه بورژوازی است، هیچ نیروی طبیعتاً نمیتواند از مجاهدین بخواهد که اولاً خود را در محدوده بورژوازی استنباط از رابطه دین و دولت مقید کنند و ثانیاً اعتقادات و برنامه های سیاسی خود را بر مبنای اعتقاد به اسلام استوار نسازند. انکار این حق به همان اندازه غیر دموکراتیک است که قسار دادن دولت بر مبنای ایدئولوژی یک حزب خاص.

۶ — مجاهدین چه در گفتارها، نوشته ها و اعمال خود تا به حال شواهد زیادی برای صداقت در این اعتقاد آورده اند که "هیچ نیروی حق تحمیل ایدئولوژی خود به دیگران را ندارد." مجاهدین به خاطر این روش همواره در معرض حمله مذهبیین ارتجاعی بوده اند و ضربات را بدون انحراف از موضع خود تحمل کرده اند. بنابراین بحث ما در اینجا به دلیل انکار این واقعیت نیست، بلکه بحثی است در باره صحت ملاحظات و استدلال هایی که سازمان مجاهدین در این زمینه عنوان میکند.

* * *

در خانه اجازه میخواهیم که به اختصار تذکری نیز در باب اشاره ای بدویم که رفیق جابربزاده به عدم انسجام و یکپارچگی انقلابی "از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد" در شورای متحد چپ کرده است. او مینویسد: "خواهران و برادران مجاهد ما بایستی توجه داشته باشند که انتظار اینکه دوستان ما در شورای متحد چپ، از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد از انسجام و یکپارچگی انقلابی نظیر مجاهدین برخوردار باشند، از اساس انتظار نادرستی است. این جملات اگر با این لحن نوشته نشده بود، کاملاً صحت داشت. این یک واقعیت است که از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد شورای متحد چپ مبتلا به یکپارچگی نیست. ما این واقعیت را نه تنها عیب، بلکه برای خود امتیازی میدانیم که آگاهانه و عمدانه درین دریافتش بوده ایم. بد نیست برخی از جملات "بیانیه شورای متحد چپ" را که شاهدهی برای کوشش ما در جهت چنین بودن هستند،

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

نمیگیرد، زیرا این دیگر احترام به توده مردم نیست، بلکه تمکین به تفسیرات یک مرجع ویژه از منابع دین است. وانگهی حکومت دینی حتی اگر مبتنی بر اعتقادات اکثریت مردم نیز باشد، باز به سبب آنکه حقوق دموکراتیک اقلیت را نقض می کند، نمیتواند دموکراتیک نامیده شود. این مشکل را حتی با جدیدترین تفسیرها — یعنی با اعلام اینکه اراده خدا از طریق رای مردم اعمال میشود — هم نمیتوان حل کرد.

۴ — ما بر این حکم که مشکل را به سادگی نمیتوان گرفت صحنه میگذاریم و از دیگران نیز میخواهیم که ناظر بر بغرنجی ساله باشند. مقالات ما در اینجا به (که بعضاً در "جزوه آموزشی" نقل نیز شده اند) دلیل توجه ما به پیچیدگی های این مشکل است. ما به بزرگی نیروی که با اشتقاق از اعتقاد به اسلام در صحنه سیاست ایران عمل میکند، واقف هستیم. اما در عین حال، همراه با مجاهدین واقف بر این حقیقت نیز هستیم که این نیرو در دو جهت مختلف ارتجاعی و انقلابی عمل میکند. ارجی که ما به رفرمیسم اسلامی در نوشته های خود گذارده ایم ناشی از آگاهی ما به رسالت بزرگی است که این گرایش مرفی میتواند در راستای پیوند اعتقادات سنتی مردم به مظاهر مثبت تمدن جدید انجام دهد. (این نکته را نیز در اینجا توضیح دهیم که ما رفرمیسم مذهبی را با رفرمیسم در سیاست همانند نمیدانیم و به رادیکال بودن برخی از رفرمیست های مذهبی — مانند سازمان مجاهدین معترفیم). بیم و امید ما معیناً همه از این است که این نیروی بزرگ مذهبی مرفی در انجام رسالت خویش به خطا نرود و همواره از هیچ راه تحت تاثیر برخی از شعارهای غیر دموکراتیک مذهب ارتجاعی قرار نگیرد. به نظر ما امروز بعد از نزدیک به پنج سال حکومت ارتجاع مذهبی راه برای ریخته بارهایی که روحانیت مرتجع با شعارهای قدرت طلبانه خود بر مجموعه حرکت های رهایی طلبانه مردم تحمیل کرده است، بیش از پیش باز شده است.

۵ — اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت متضمن تفکیک دین از سیاست نیست. وجود احزاب سیاسی برپا برداشت های مذهبی مختلف مخالف هیچ قانون اساسی

توضیح شورای ملی مقاومت

توضیح دبیرخانه شورای ملی مقاومت درباره تعلیق عضویت جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

شورای ملی مقاومت در اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیرماه ۱۳۶۲ تعلیق عضویت "جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران" را براساس عملکرد و نامه مورخ ۷/خرداد ۶۲ آقای حسن ماسالی خطاب به مسئول و اعضاء شورای ملی مقاومت پذیرفت و در چارچوب ضوابط شورا، عضویت و شرکت مجدد نماینده آن در جلسات شورا را مستلزم موافقت و رای مجدد اعضاء شورا شناخت. به همین دلیل در پیام مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت دومین سالگرد تأسیس شورا (مورخ ۲۵/تیر/۶۲) نیز اسامی "جنبش" مزبور از فهرست اسامی اعضاء شورا حذف شده است با اینهمه اخیراً طبعی اطلاعاتی ادعا کرده اند که از شرکت در جلسات شورا "امتناع" می کنند و چه بسا در آینده "خروج نهایی" خود را از شورای ملی مقاومت نیز اعلام کنند که طبعاً از اساس فاقد موضوعیت است.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» بپیوندیم

پایام آزادی

SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN(WEST)31

آدرس

جدید:

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10